



اللهم ارزقنا شهادة في سبيلك واجعل موتنا في بلدة نبيك

ای نقش بسته نام خطت با شریما ای حرف شد روز ازل سر نوشت

بیت خطت با شریما
نام خطت در بلاد اعظم است و در اول المیزان که اگر خطت بر کمال است و در تمام روز که این خط و خط
اعظم است و نام خدا است در اسم المیزان خطت است و اگر خطت با نام خود بود که هر
تعبیر بود روزی از حرف روزی است که هر کس در شهر است مثل ای سواد است
ایضا آنست و در سال اول سر نوشتت صاف است و در اول آن ایضا سر نوشتت صاف است
در سر نوشتت و کمال است که در اول آن صاف است که در تمام سر نوشتت
صاف است و در تمام سر نوشتت صاف است که در اول آن صاف است و در تمام
اول آن صاف است که در اول آن صاف است که در تمام سر نوشتت صاف است
و کمال است

ای نقش بسته نام خطت با شریما ای حرف شد روز ازل سر نوشت

خطت در بلاد اعظم است و در اول المیزان که اگر خطت بر کمال است و در تمام روز که این خط و خط
اعظم است و نام خدا است در اسم المیزان خطت است و اگر خطت با نام خود بود که هر
تعبیر بود روزی از حرف روزی است که هر کس در شهر است مثل ای سواد است
ایضا آنست و در سال اول سر نوشتت صاف است و در اول آن ایضا سر نوشتت صاف است
در سر نوشتت و کمال است که در اول آن صاف است که در تمام سر نوشتت
صاف است و در تمام سر نوشتت صاف است که در اول آن صاف است و در تمام
اول آن صاف است که در اول آن صاف است که در تمام سر نوشتت صاف است
و کمال است

بیت

نقل فواذک حیرت شدت من الهوی مالجب اذ لا للجبیب الماقل
قبلوی نقل اندر فیه دلوسر محبتون محبت ذکمل الا جبیب اوله ور

انا من اهوی ومن اهوی انا
بنام سوگم گشته ام سوگم گشته بنور
بن ایکی جانوز که بر بوده کرده

حافظ فرمود

بدر نظر بنی ماجلوه می کنویکن
هر نظر بر بنی جملوه ایور انا
کسی این کوشیده ند بیند که من چی بینم
کیم بوس کلمه کور من که بی کورم

معرفی فرمود

کبخی که طلسم اوست عالم
بر کبخی که عالم انکر طلسمیدر
ذاتی که صفات اوست آدم
بر ذات که آدم انکر صفاتیدر

ساقیا که بنی حیران ایله کل
عشق شرابن ایچور بوسنه اولتم
لبنیم معشوق بنی حیران
عشق معشوق کو کبخی بی اولدی
در دیا که جان ایچور صابونیم
عاشق ایسر معشوقه ای حیران

علاقت اولدوکلنک لاسینل دلابرتو ولا حبس

شعر اولدوکلنک لاسینل دلابرتو ولا حبس
دور رانیده ناسکر اولدو اناسه قوره
دعتم اناسه قوره اولدو صحراناسه قوره
دور صحراناسه قوره اولدو صحراناسه قوره

سحر اولدوکلنک لاسینل دلابرتو ولا حبس
بهر کجه قدر اولدو که قدر اولدوکلنک لاسینل
دلابرتو ولا حبس

منی جامه و نمان جلدنم فرما کبسی
جلدنم جامه و نمان کبسی

Table with 4 columns and 4 rows of numbers (1-4) in a decorative border.

1	2	3	4
2	3	4	1
3	4	1	2
4	1	2	3

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي نزل الكتاب ونزل الحس المحدث والمدد عليه
 محمد الذي ما ينطق لسانه وما يحيط به من فرائد العلوم وخبايا الأبحاث
 ما أوحى كآذنه وعكروا لم يكن تعلم واستغريك فلا تنسى
 صلى الله تعالى عليه قدر محبته ما ياه وهدد ذلك ما بالدي والحق
 من عظم شرمته القراء والمبالي المحلوه ويا حسن القول أفترى
 فقد أعتدى ومن يسلو حمد الله وهو محتق قد
 استنك العروة الوثقى ومن نسي واستغنى ولم يدر كلام
 الرسول كان فإذ به وقلم بقدر واعتدى وطقى السيل
 وضل المحجى البضاه أما بعد فلما بشر الرسل
 ذوا القلوب الخليلي لهذا القدي القفيرة عبد المجيد جيل في اللب
 محتررا زرع مطا عذر كذا عادت حبه الحسبان
 فخص الطهر للزبل استغنى من شمس كوكب حدينا
 غرير فضل النفع لله ورسوله المؤمنين لقوله على السلام
 الذين اتبعوه ورسوله والذين آمنوا وأبش عذرت

الحمد لله الذي نزل الكتاب ونزل الحس المحدث والمدد عليه محمد الذي ما ينطق لسانه وما يحيط به من فرائد العلوم وخبايا الأبحاث ما أوحى كآذنه وعكروا لم يكن تعلم واستغريك فلا تنسى صلى الله تعالى عليه قدر محبته ما ياه وهدد ذلك ما بالدي والحق من عظم شرمته القراء والمبالي المحلوه ويا حسن القول أفترى فقد أعتدى ومن يسلو حمد الله وهو محتق قد استنك العروة الوثقى ومن نسي واستغنى ولم يدر كلام الرسول كان فإذ به وقلم بقدر واعتدى وطقى السيل وضل المحجى البضاه أما بعد فلما بشر الرسل ذوا القلوب الخليلي لهذا القدي القفيرة عبد المجيد جيل في اللب محتررا زرع مطا عذر كذا عادت حبه الحسبان فخص الطهر للزبل استغنى من شمس كوكب حدينا غرير فضل النفع لله ورسوله المؤمنين لقوله على السلام الذين اتبعوه ورسوله والذين آمنوا وأبش عذرت

واحتمد وقبالتق على آيات لاسانده لقوله على السلام
 إذا كنت تولدني فأكبوا به اسناده وليس غرضي ولكني به
 تسبدا دعوى المرم والصفى المذبذب واعدوا له من
 الجبال المربك شعور كيف لا رسول الى سعاد وودونها
 تنزل ليلال وودون غنوف والرجل صافية وبالى مركب
 والكلمة صفر والطريق مخوف مع ان المعترف على تصور باي وقد
 الخلاص في جباطة ذلك الباس ومقر على عدم قديم في صعود
 هذا القصور الساج الآسي ومقدر باي مستور اكبول من طاق
 التي تفرطس وجاء ان كون من خيار الناس واكر المرق
 واعظم الكرم قول معترف طبقات العلاء وبيان الرقة والبيان
 فتأملوا بالاسان وتعلقوا على الله الاعظم وكيف لا تعلق
 وانما تقدم الاعتقاد على تصور في هذا الجاسر الاكبار وقد قال
 عليه السلام من اعتد زرايا اخيه نمرار فله فيها كان على الخليل
 شيا صاحت كبر وقد ريتا كل مؤمن اخيه وبعدا تمام التوب
 في فتح الليل بسواد وحى كلفن هذا القدر ان ترجمه بفتح
 سبوا الاح بالعلبا الخليل وبعقر واجدات في كتاب الخلا في
 للعشود والراغب والاطال لكون القرآن فمأردته بعلق وحى
 بعود الخليل

والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي نزل الكتاب ونزل الحس المحدث والمدد عليه محمد الذي ما ينطق لسانه وما يحيط به من فرائد العلوم وخبايا الأبحاث ما أوحى كآذنه وعكروا لم يكن تعلم واستغريك فلا تنسى صلى الله تعالى عليه قدر محبته ما ياه وهدد ذلك ما بالدي والحق من عظم شرمته القراء والمبالي المحلوه ويا حسن القول أفترى فقد أعتدى ومن يسلو حمد الله وهو محتق قد استنك العروة الوثقى ومن نسي واستغنى ولم يدر كلام الرسول كان فإذ به وقلم بقدر واعتدى وطقى السيل وضل المحجى البضاه أما بعد فلما بشر الرسل ذوا القلوب الخليلي لهذا القدي القفيرة عبد المجيد جيل في اللب محتررا زرع مطا عذر كذا عادت حبه الحسبان فخص الطهر للزبل استغنى من شمس كوكب حدينا غرير فضل النفع لله ورسوله المؤمنين لقوله على السلام الذين اتبعوه ورسوله والذين آمنوا وأبش عذرت

الحمد لله الذي نزل الكتاب ونزل الحس المحدث والمدد عليه محمد الذي ما ينطق لسانه وما يحيط به من فرائد العلوم وخبايا الأبحاث ما أوحى كآذنه وعكروا لم يكن تعلم واستغريك فلا تنسى صلى الله تعالى عليه قدر محبته ما ياه وهدد ذلك ما بالدي والحق من عظم شرمته القراء والمبالي المحلوه ويا حسن القول أفترى فقد أعتدى ومن يسلو حمد الله وهو محتق قد استنك العروة الوثقى ومن نسي واستغنى ولم يدر كلام الرسول كان فإذ به وقلم بقدر واعتدى وطقى السيل وضل المحجى البضاه أما بعد فلما بشر الرسل ذوا القلوب الخليلي لهذا القدي القفيرة عبد المجيد جيل في اللب محتررا زرع مطا عذر كذا عادت حبه الحسبان فخص الطهر للزبل استغنى من شمس كوكب حدينا غرير فضل النفع لله ورسوله المؤمنين لقوله على السلام الذين اتبعوه ورسوله والذين آمنوا وأبش عذرت

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely commentary or additional text related to the main text.

Main body of handwritten text in Arabic script, consisting of several lines of dense script.

Vertical handwritten marginal note on the right edge of the page.

Vertical handwritten marginal note on the left edge of the page.

Main body of handwritten text in Arabic script, consisting of several lines of dense script.

Large handwritten marginal note on the left side of the page.

Handwritten marginal note at the bottom left of the page.

حفظ سالها استقامه الکره • علامه تواننده ابدی ملاک
حسن التفت ایاز طول العت • حکیم ابد رحمت عبادت در
تعویذ و زید در جلایه • هیتد سلطنت سوره حصار در کج
احیا جز • استقامه را عتداره مخارج انزه • کرام کاتبه
را حذره و عیوبه شوره **الحديث الثانی**
کان علیه السلام احسن الناس واجود الناس و اصح الناس
مسلم بخاری و ترمذی و ابن ماجه السنن و ابودورود که حضرت
محبوب خدا حمزه ناسک کوزی و سحر مرد و جادوی آنگه اهل
قیامت قاربان تواریخ شفق در که حد کوزی شکلی و کوه کله
واخلق جانی حضرت علامه دن زیاده جمع انفس بود و معانی
در کوزی هفتضال که اعیان بود • هر ضال که اعیان بود
که بود جمله جمع با همدی شود از فضل او ما کم • ترجمه جمع ایلی
جمع کالاه و لطیف رب • جزوات اهل اجماع آدین تودی مصطفی
سخن را کسای اجبار بود دن عیاض بر سلام بود که حضرت علیه السلام
امضاه طایر کن جهان و جزو من کورد کم • دخی کلمات بحر آسار
و کوه زین و کلایه • بنین بلام که بوسطه لطیف الایچی فوزی
دکلاره • و بعضی ابوهریره دن در او با که حضرت علیه السلام

سوزن بل که حکیم اولین من
عمره دانند مدعی ابرو سوزن بل که حکیم اولین من
افلاطون ابدی یقینی انسانی کورسین که خلفای قرنی ابدی

باز منسوب بود که حکیم اولین من
عمره دانند مدعی ابرو سوزن بل که حکیم اولین من
افلاطون ابدی یقینی انسانی کورسین که خلفای قرنی ابدی

جمله ناسک سخته جسد احسن و اجلی ابدی • و ای را شدن تعالی
اعلی بوسطه نظر الحسن • کبیره در و تابه ابدی که او فی ملائکه الحسن
و لم یون بوسفلا شطح سنده • من حضرت جمله کوزی جمع انفس
اکل بوسفلا جی منقی و برکد • و بود که بوسف سیدان ابدی
امان لندن شیر بند • شعر فضا جو صورت بوسف جین لطیف
رقم کرد • برای صورت خوبی نور انضام قلم کرد **الحديث**
الثالث من استسبح اعشاه الله ومن استسبح اعقده الله
و من استسبح کما الله • و من سئل و اوقیه فقد ایلحق
احمد و نهای ابو سعید دن را و بود • برک الله دن غنا سنده
الله ان قبل ابدی • بجز برک الله کبیره سندن و حرام کوزی
صافی القده • طایفه غیرت الله ان حق ابدی • و برک خدا صند و غیر
و عزیم و بنی قیصر حرام دن بفرقه اوله • الله تعالی انرا سندن
حرام ده طعامک و جمله کلامک و سکنی ناسک حرام دن • شاطور
و برک جمله تمنا سندن که ما بنی الله دن سنده • الله تعالی اکر جمع صند
کتابنامه • و هر کس قرآن سده عالی بود که با بر او قد طعام ذکر زاید
نسته اوله • تحقیقا الطامح حق در للاح حرامده • بسطه الحسن
الطامح اول الطامح • الحمد و سوره **الم**

باز منسوب بود که حکیم اولین من
عمره دانند مدعی ابرو سوزن بل که حکیم اولین من
افلاطون ابدی یقینی انسانی کورسین که خلفای قرنی ابدی

افلاطون ابدی یقینی انسانی کورسین که خلفای قرنی ابدی
عمره دانند مدعی ابرو سوزن بل که حکیم اولین من
سوزن بل که حکیم اولین من
عمره دانند مدعی ابرو سوزن بل که حکیم اولین من
افلاطون ابدی یقینی انسانی کورسین که خلفای قرنی ابدی

بدرستی که در این کتاب مذکور است
و این کتاب در این شهر است

با انقضای سلسله باعث اوله **الحديث الخامس** الظلم ظلمات
بورا العقیده مسلم و بخاری و فضایی این بیرون راو بدرد ظلمت
مراد شده اند بدو شکیم علی من بحیکم من ظلمات البر و البحر استند
که بدو به عین ظلم قیامت ظلمت که شد امید چه کند با عدل و با نوری
معنای حقیقی مراد اوله یعنی ظلم ظلمت یک روز قیامتند هر چه ط
اوتز و ظلمت ان قلوب بوانه بصدقی اولما یوب خصمه •
دوستانه سبب در **بسی** نور هم بیغیر مؤمنان که از راه نور
نور قابل یوب انکه صراطی است که کل کار نوره و بیور و ظلمت
بری بار لغز که شرک در آن ان الشراک الظلم عظیم و الله لا یعرف
ان یشک به مکتور حید را اسلامه کلمه بار نشنه • آنگهی اراده
اولیسه بار لغز نوریه اگر تویسور که هر کسی کند و غیر ظلمت
اوجی ترک او نشنه که قولش بر برونه ظلمت در مسئله جلال الشیخ
که لایحه صیغه ظهور امام غزالی بدرد ملک کفر ظهور ظلمت
طوری جز قین کور شوه قایبون کرسه قدرت و بصیت و عدل
و نشت پیچیده دن حقیق کبود • دین غزالی بیور که مظلوم
ظلمه بدو دعا استون که بد دعا مطلقا که کز در خصم صا که
مظلوم ظالمی دم تکلمه باید دعا تکلمه ظالمه بر او را و نور کاهی

این کتاب در این شهر است
و این کتاب در این شهر است
و این کتاب در این شهر است
و این کتاب در این شهر است

کاهی و اکثرا زیاد و ادیب قیامت تمام مظلوم بدین سخطه ایدر
و نواب اولیسه بدین نابد در بر • هر کسی که ظالم است ان مقام الحق
در سره قول و فعل هیچ آنکه تخریب بر مقدر جدی سبب یوب
قهار و مستغنی خواله استون عدل حق می بر استون • حدیث
ایدر خدا انظلی بیور با سلطون مخرم و جلالم حقیران سکا یاد
این دم بر زبانند میگویند که اولیسه • و یوسبک کلامه که حق
سند ندان شکفته اولیور • پس اولیسه ایلم تا ظلم بینه
عدله غالباً میزان حقل بیستور • و هر چه بر ماده ده وسط
و عدل عقل سلیم یوب بشرا به قاهر بنده و نوب و خار نعه
و خصله منت نوبه با ایدر یوب کبروا علی منسب و مالک عرض
و اقران در دزد و ذویب غیرت شرح مراد وی اولیسه
تظام بر زمین لازم کلام کجور • حکام خود کام اولیسه
و تشبیه حواله عدلن تعاقب انیسون • و عدل و عدل بیستور
عدل استون • بلکه خلقه خفا و نایب هول یعنی اولیوب برانند
نصرتان اولیوب و برانند سفیران اولیوب دست ظلم و تعاقب
و دفع استون دیومیزان شرعی انزل اندی قاپاوی شوی شوک
و حکما فر استند و مشیبا سلسله هفتاد و نیا کی ضبط

در این کتاب مذکور است
و این کتاب در این شهر است
و این کتاب در این شهر است
و این کتاب در این شهر است

این کتاب در این شهر است
و این کتاب در این شهر است
و این کتاب در این شهر است
و این کتاب در این شهر است

عباده الله ورجل عليه سون بالسودا اذ خرج من جنن ابو دابيه و
 رجلان سماه علي الله فاجتمعوا على ذلك واشرقا عليه ورجل ذكر الله
 حالها افتاحه من عناه ورجل دعت المرأة ذات نصيب جالس
 فقال انما خلق الله رب العالمين ورجل تصدق بصدقة فخرها خفاقا
 حتى لا تعلم شاله ما سبق بمينيه مسلم ابو هريره دن ووسع يد
 داود بن طلحه بنيري باله باعشره راجعوه على ان حال مراد
 حضرت حنك كرامه وجامع بن موقوفه بن مرفوعه شهيد
 شريعت ابو امام دن مراد مطلقا والدر بذكر كرجز
 وامامى تقديم اتدى زيرا تسمى شامل وعبره مشد يد و
 مما حقه صمغوظ ونامون وصرور اولور باى واند
 برى امام عاد ادره برى اول بيك ك كينكى عبادتة حقه
 ظهرا اوله برى اول كسيدر كه قلب سين اولاشوق اول
 حقه دن قلبى اوليه باينه كرى كينى دن وفضلهم دن
 وبعاطون اتين تحقيق بوده برى سول ابى كسيدر كه
 رضا حجرون سوشه ره سيلخما على الله محبت اول
 دجسدن ابراد دن مجسدن ابريه ره شيخنا دن

الشيخ الفاضل المصنف

الشيخ الفاضل المصنف

الشيخ الفاضل المصنف

الشيخ الفاضل المصنف

كدم قب اولسون كوكلم فكدو در مقام كيم ديميلر سوكه
 قالون كوكلم بول قالسون برى سول كسيدر كه الله تعالى
 ما سوا سندن باله وخاصه قلده كرايه دنى كوزى اشرا
 بيده با خردن باشوق و مجسدن برى سول كسيدر كه
 بر حسيه جملد خاتون الى زبايد دعوت اندك بن الله دن
 خورقم ديد بيده با اول ابله با اول ابله جان مراد حذو نور در
 برى سول كسيدر كه بر صدقه تصدق ان و كز ليشي صول
 سنا كز بيه دن موميه بر صدق دن مره كه كوز بغير دن زيرا
 زكاته ثلاثا فخره فضلوه ولا تعلم سوادون مراد افتاده ما لغز
 شوق كز ليك زفا شمال عالم خود بر اشد عليه ديكدر
الحديث السابع طوي بن ترك الجبل وال
 الفصل وعلما امدل ابو نيم حله دن زيرين اسلار لويده
 طوي الطيب تا نيند و خلد طوي با نيز طوي ديكدر
 كوكيك سله و باك و لطف فخره كجند كه جهل ترك اين
 ومانان عبادت ارتدن و بويه كرك سده كرك هديه
 طوي قبله حله كه خلك شرفي اعطاء ما سبق لمن سبقا سبقه

الشيخ الفاضل المصنف

الشيخ الفاضل المصنف

سویلی سوزنه بری آبلان اوق • بری اسلتن مصلی • حاصله
هر کس که بخوابد سوزی باغسل یا بر شسته چهره اگر کویک
کدیدن بار از سر صدقه در کحضت عقل کسب میکند و اگر بخت
آورد بر او کنگر حقله زد کا تدر • بلانسه کذب و ریاضت نفس بقدر
صا نوبت خورده الا لا لکونک نعیم او ککله با حقیر بل کسسته نسبت
الانوب صا کحضت قالور یا خود اجتناب منته ماکوره یکدی قوط
انگامه اول او ککرک • یا خود منقودان نقتع و نشه قدر
ریار • یا خود غیبه و هتایور • باخلان شروع مزاج در پیوست
یا خود خلق را بسته نماید بر اقتدره که بر صفت صاحب سبطا کویک
کبیدی و معنوی در بینی در زکرت شمار قشیدن الفاء عداوت
و اما نشه قس و نظیر مزاج اول اولی و قدور • قالوم کویک
ان کون ندر با ناختا نجبال • جوهر هر کرم که درین خطا غیر من
زندن ساخته الله عالی قیاسه انکج زین عقوبتین • یا خود
عبادت با الله انفا کز کرد • پس بید کی انکج کلمات خرابی من
و تعلم شیطان در • بر جلوه ن بوی او زنده باری مساو بود
نموده کلمه بر حقیق در بره الهی و شور • بدنه معتقد و برین و کز
تلاوت نماز از آنکس که نور • کثرت عقوبت اسطر • حامل

و اعتراف
راوی

عاقب اوله که فرزند بنی یسویب جو زود و اولان اقام عود مساوی
برند نسج و تبلیل و نماز و بنایا بر یوزین و دفرین قادر است
باغلر بنای دهر لیل بر کون و هانگی حتی همیشه ذکر اربع کور
و اگر در کلام ما ان دولت علی اسکوت نره و انقدر نیست علی
الکلام مرارا • و سلطون عقیسیه انزل بر خطا لیل • معانوت
بیرک و نکرک • نه سولیم که سکوت ن اولی اوله و بر این
بخیر نظر ایمن فی الکلام اجزافه و لکن فی بعض الاحیان اوسر
سوز عیب کج سکوت سر پوشیده قرلا ایدر خود و سوسه و نکل
جان و شوق قلب و طبق معینت که کز سوزدن اولور • و جلیز فرغ
خاطر و صفای قلب و معرفت صمد اولوره و دیگر کلام درت
نورده صافی نفع کز استند کقدر بخلین اوله باصلی
کا مر آناه • با محظوظ در نفعی غیر بیند کز • یا نفعی حاضر بین
بر قدر سفید و عذبه و تبیح کز در و لایق و ساوید
سیقه صاندر و مرتبه ابرار و سابقین دن کرمی اللیل و کرمه
السنة یعنی سنة اما فاسعه و کافیه او • ستنی بدنه بخا و ز
اندر به الحدیث المشهور خوبی من تواضع فی غیر
منصه و ذل فی نفس فی غیر مسکة و انفق من حال جمعه

اراد انوار و ساقین اوله که کز سوزدن در
و است غرض کز ساقین اوله که کز سوزدن در
الامه است کز ساقین اوله که کز سوزدن در

و خاندانی کرد و به واسطه او **معین** را که اختیار این خاندان است طرد کرد
خلفه فارشوب خلایق استخوان طامه و قواوات استخوان کلام بی
و حمد و دریاو بنیضه و نفاظ تین قاتر لمیم **خلفون** کسل کرد
صفا **مخبر** بی بین الم حاصل سواد الوجه او نور کا غرض بی **مخبر**
قبایانند که بسیار است و کی کزوده در مشاح اسباب و تامل مرشد
ایله قلبی مکرر این اجوب اعتبار اناة خلقی و قید وزینة و نظراتی
فنا بی و بر سنگ طلم **کتر** **مخبر** و وجود نوا بدقته ایله مدقوله ان
خریشی بقاده و اصل و دارین مراد ای حاصل اوله **قال** علی السلام
المرآة سلامتة **و** کما مراد و بدین کرم و دیر علامت و آلائش
کتر نیل سرور و محترم **خلفه** و ره و ناسل استقامت سلامت
اعلامه **مخبر** اختیار **المخبر** **قال** المرآة **و** قاندم **انقل** **المخبر**
من هاجرمانی امامه **مخبر** خصوصاتی زمانا که خلق سوت محبتت عالم
بی سیرتند و اختری **بلد** **مخبر** **مخبر** اینی غرض نیا **مخبر** و زبیر
چون که چون کوی **مخبر** بنشد و نوروی **مخبر** **مخبر** **مخبر**
اولی **المخبر** **مخبر** و بنای **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر**
نور و ساد و اولو مقتضای **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر**
مخبر **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر**

زال دهری پوشین عالم جمعه اوله معنی بکر اوله سر سوز کون
دختر اوله **و** بالافز صاحب بدندان خانرا **مخبر** **مخبر** **مخبر**
و **مخبر**
سخن **مخبر**
اگر چه **مخبر**
اول **مخبر**
آلودین **مخبر**
مخبر **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر**
سازیم **مخبر**
مخبر **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر**
علی **مخبر**
گفت **مخبر**
دین **مخبر**
نقص **مخبر**
لا الهی **مخبر**
طوبی **مخبر**
اغلام **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر** **مخبر**

و علی
حقیقت

و درین دو هم و شکر و انکار و بر میباید که در مت دینا به دلیل
 مستان عشق کما لئن کونک ذوق طاع انما لک لولون بخیر
 ع و من یخرج لیلها لاطلا ضاع **•** لکن فی سبیلین و فی الله انما تم
 من علی جواهره کی الراهه دو وجهل بیفتن است **•** لکن تمام محلا
 و لکل محلا محلا **•** و بر کس نک اوضا غنا استوارا که تقطعا
 اگر ششها تقلید آید **•** خزانه ایدر بر کس بخیر و بر حق اولی و غلط
 او لوب خلق هم لوب صحره اندر **•** جل کافر اولی **•** فصل
 ایدر صوفی که حضرت رساندن کل سنته و مسو که در
 و سایر مستلذات اولی آنرا که لیس صوفیه با آنکه با اولی **•**
 ای کمانه فصل اول سعادت نیز که شغل سوبیل بقلا **•** بر لیب
 و هر حال غیب و غمید و کذب و بیعتان و مردم از ایدر **•**
 فیه دن صافه که در مابین این سطر طر مرقه و حشر و فساد
 و حد و عداوت با عذر و عذاب و کج بودای سبب در هم
 بوسوز لود اغر ز کوه و تلاوت و دعا به لیاقت دن قانون **•** و دعا
 لکن طاعت دن و حلاق و کوه عبادت دن بوسالوره **•** و استسفی نسبی
 بوق د بیده زبوا مشایخ کبار که خلالا کوان و مرایا حیض ایدر
 سبر حقیقه الحقایق و منور و وجود انشور **•** بوق لفظی ایدر

این کتاب در بیان فضیلت
 و سعادت اولی است
 و در بیان عیب و
 مذممت سایرین
 و در بیان حقایق
 و اسرار کائنات
 و در بیان
 و در بیان
 و در بیان

این کتاب در بیان
 و در بیان
 و در بیان

بنامه که در علم حق

ارادن نفی ای که اتفاق انشور در لازم کور نولاید **•** ای کمانه
 با الله و بیده **•** یا حیر وید **•** اما خبر بوق دینه که بوق دیکدن
 و خرا خرد **•** و اکابین و افزانه لطف و رفعل سوبلیه اما
 زیاده تلقین و خضوع آید که مدله آمیز و اتفاق کجوز و کمال
 ارادند بوی باقی بکا توجه ایدر اکلدی و بیده که کذب
 و در با مخاطب مدله و تبخیل و در خصوصاً اقران و کسبای
 و حاصل فها زمان التکویت و معارضه البیت و فغانه التوت
 و قول کل حق **•** الحديث الثالث عشر **•** قاطع
 من اخلص قلبه للايمان و جعل قلبه سلما و لسانه
 صلا و اذنه مطر و حلقه مستعجبه و اذنه مستعجبه
 و عنقه اخره **•** اسعدای در فقا و بیدن را و بیدر **•** دسا
 و اخر دن قور قد غنندن قوریلدی و استدن بولدی
 او که باقی اخلص این ایمان **•** شکوک و ظنون و اوها **•** هم
 و شبها ایدر و اتفاق دن **•** و قلبی سلم و ایدر **•** حسد و عداوت
 و بغض و کبر و ریاد و سوظن و حبت دنادن و سایر اخلاق **•** و
 که امام عزلی در کتب بوجه دن سلامت و طهارت و مقدار **•**
 دلایه و قرب بحسب ایدر **•** با کله خالی اولر **•** و فی مطلق اولر

این کتاب در بیان
 و در بیان

این کتاب در بیان
 و در بیان
 و در بیان

سورا بدعوت از منی چه صافه اما هوای نفس چست و تبعیع
 اولد • بلکه کمال در مرتبه مذموم و ضرر شو بود که اصل
 استعاده منطالذون این حضرت هم کس دران استعاده ابد
 اعوذ بکلمه ای و الکل بود • و حضرت هم اینک غیر شرفیست
 جزای ساقه منطال فضل جویدی اکل زنی نافت و نوم و کمال ترقی
 ضروری ابدی باسکوده ندر در حق خود بد کبذ و کمال چکر
 با بوش با شرفی حکما ایدر منطال و کلان اولد انسانیست
 بلکه حیوانیست خارج از در جنس جماد و موتا به خلق بود •
 بزیر چهار در هر که کلان اولد سعادت دارین دن الی بوسق
 و منطال اولسون اردن سیر ایدر منطال غسل کس دران اولد در واسطه
 قبل را حتی فی جرحه راستی • و بطال اشیاء انسانیه احوال
 ایدر یعنی بوفت حواس و مویج که هر بوی بر خود منی مخلوقه
 انی ضایع و باطل بکند ما حلقه احرا الی باطن بود کن و نه
 ایچون کلدن مطرب و بوی عیون کلوب محروم کنکدر • بطله چه
 دن عدم بیکدر که عدم منوال و حسان توکما اولد • بومضایه
 حضرت بود که در برك و عاقل نفسین حساب ابد موتدن

اینکه در این کتاب
 در بیان این که
 در این کتاب
 در بیان این که
 در این کتاب

در بیان این که
 در این کتاب
 در بیان این که
 در این کتاب

موتدن مسکرة ایچون غلام ایدند • ما جزوا حق اولد که تنه
 هواسته اولد برب الله دن تنی این • یعنی در روز عقیقه حر اولد
 • در روز سنه با سینه بی کوکل کاکلر رفته و حقا ستم
 تزویج اولد و نم نسلک سالکها ان السیفه لاجری علی البس
 هلق حقیق تر زن بیان تبر ایدر بود که ان الالان
 خلق هلو عا و اذ استه طین نوعا اذ استه لیز حروما • یعنی
 هلو ع اولد که الی مال کرسه بعل اولد و کات و صیده و غیر
 و بلا و انه طوین اولد • مسبر و سلم و رضا به یا بشم بلکه یا آن
 نستله شرک ایدر • یا خود جزیع و غیره حکم حقا در این اولد
 بربان بر خود حردن • طلیع لطیفی تجرد و با فریقت اولد
 وقوع اولد • یعنی کوی نفسی اولد و شعور فی ارض اولد
الحديث التاسع عشر گفتوا عن اهل
 لا اله الا الله لا کنز و هم بداب قرن انرا هل الا الله فهو
 الی الکفر ارب • طبرانی ابن مردن روایت ایدر • کف کف
 رز برده با بندن در مستعدین لادم ده کلور مستعدی اولد قن
 مقعول مقدر در گفتوا السنک ایته دلوگری منخ ای که بیکدر
 اما لادم اولنجیر سنک ده بیکدر • معنی دلوگری ایچون یاغی بیلد

در بیان این که
 در این کتاب
 در بیان این که
 در این کتاب

لا الا الله هاتون الذي كناه له كفا لثناك كه حركم لا
 العا الله اعلم انك ارايد اول كس كونا اقرب او نور افضل لفظا
 بازياده مطلق ليعلم اوله كه مشهوره به با خود تفصيل اوله فهو
 شيري نصير بطريق اوله انما يراد به اولوب انما نيك ضايق الهمي
 مقدر اوله فلهذا هو اقرب للضال المذموم لان الكفر زير الكافر وسخطا
 ايدان توحيد سلفي كافر ابدية عليه السلام بوردن اگر
 سماع و رقصه بر سلك فبالله تصدق شوه با طول محتسب مي كند
 مختلفه بر اسكي فوناد كه ما كنيه وسافر و حيله كيبان
 حرمه فلهذا هاب بيقدره بلكه جواز و دليل جوقه بملد دن
 فرح الاماع كفاي و بارقا الاماع كفاي باز كه حجاب و نما بچين
 جوق كه سماع و رقصه تشديد و حقيقه دن روزمان مشرب
 و حاله ايدان شراي كوي فجماع العطين سلطان اوجوزه تفصيل با ايدان
 شونيكه منصفه قباعت و بوردن و سهره كور كس تخم بدين و ترقي
 في العطين حقيقه عليه السلام حقيقه عمل ذلك و قوم حقيقه رقصي
 عوارضه تسريح تشدد عارقه بومسني كاييد و جوقه بقرانك
 انما ر تجوزين اولان انك بوقا جين انما رجوانه و منصفه
 تغيير ايدم كه عمارت رواج و بريد سوم و صلون و مجاهد و سهره
 عا انقدر بيزم

ر سرفه اوله
 سهره كور كس
 تخم بدين و ترقي
 في العطين حقيقه
 عليه السلام حقيقه
 عمل ذلك و قوم
 حقيقه رقصي
 عوارضه تسريح
 تشدد عارقه
 بومسني كاييد
 و جوقه بقرانك
 انما ر تجوزين
 اولان انك بوقا
 جين انما رجوانه
 و منصفه
 تغيير ايدم كه
 عمارت رواج
 و بريد سوم
 و صلون و مجاهد
 و سهره
 عا انقدر بيزم

جبار داد

و ربا ستم سكوت و ذكر و توبه اوقا انك مقيد اولنك زيم ايد بخند
 عجا كي مدح ايد لر اوله ولا تخم كه دهو كه هر شراي زبون مرموم كه
 مدح يا ايدى كل مرتبه ظهور ايد او جى الله لك داود اول ربك
 لي طابا ليك رجا دعا طقيه مجاهد و صلوا و دعي جبهه شريك
 انسه لر باري سما عكر كجا حد و چون چالشو ككنا تر اولسون
 دسر لرافت دكلام اغنا نا الله بجمه م و ستر فدا ايدام بجمه م
 و جوكلا موعده جوكا ايدن لر دن بر نبي ايد انما كفاي دن دم
 حسن ظن ايمان ايدن كه معلوم حضرت در حضرت سوسون و سهره كور
 فقهه ندي حضرت مزينان كفاي نور ستم و رضا حقه مطا فقه ايدن
 بوردن كه مطا بيقدي بجمه م ايدم حضرت خضر كفاي سهره كور
 اولان اوضا ايضا حقه مطا بيقدي ايضا الفعي بوردن كه مطا بيقدي
 فقرا بيقدم اگر حضرت سوسون كفاي رضا بومسني اول ايدى ستر
 لدمه و وصوله عا و ايليا ايدى بوجا دن اضاف اولوب قبول بوردن
 فقرا بيقدم معلوم اولدو كي بطريقه اي كوي ظاهره شوعه مخالف كور و شور
 بوسر و فقه و ارايش ك اني كليم الله اولان دعي طوميز انيس سماع
 و رقص خود مطلقا حرام و كل يكه اختلاف ايدن بوسر لدمه حقيقه
 رساندن تور بيلو كفاي استهلا اول مستعجب و بوسر سهره كور

و دنیا سواد است و منق و کبابه اول کرده می و لغت نکاسید
 با ترک و تبرید قانع و اصول صفت غیر طبع انسان و ضایع و تهنید
 ذکر لغت طبع با طبع و صوغ صفت خود و اول کرده می اوله که
 حکمای **کتاب** کوی الله پیدا آیام سلوک زه حضرت
 شیخ زه قوی از شیخ محمد ابن ابی اسحاق **کتاب** قدوسه کاتب کتاب
 حضرت نیک خدمت کرده سابع ایدم **کتاب** و قصه کالاکار له
 منکر و اهل تمدن عدو و منکر آیدی **کتاب** یکدیگر خدمت کرده منکر
 حضرت رسالت علی که روز و خدمت کرده می عزیز کالکاب و اهل
 حضرت کرده که با اوقات معلوم اولان **کتاب** بی تفصیل اعجاز او تو که پیش
 کور کلام ایدم که بار و اول شده سن روز و خدمت کرده منکر که پیش
 جمع و عظمی که سر و ضعیف اولان در خدمت کرده منکر که پیش
 بنام ایدر اما اکثر نه بوده و ایدر که خدمت کرده منکر که پیش
 ایدر خیره ای تبرعت راه از عشاق نشانده شعر **کتاب**
 لطیف و مایل به تنق ایدم **کتاب** او حاله که از ایدم سماع **کتاب**
 رضای و خدمت **کتاب** که جلالت کند در نه کوهی که ایدم **کتاب**
 خاندن علی ایوان ایدم بر رخ ماه و خدمت کرده منکر که پیش
 معتبر ایدم **کتاب** حتی تنها احوال اول کرده منق و ایدم

کوهها نیک
 ایدم که
 بر قاصد
 و کتاب
 ایدم

داشتند بدی حفا سفاحه غلبا ایدی **کتاب** و **کتاب**
 هیچ ضایع ایدم که با انقیاب **کتاب** سینه و بیرون باکم
 المقتون مشغول فکر ایدم **کتاب** که دردم که مکی ایدم
 حاله که کلمه در اصل عشق ایدم که با ایدم که لک
 مشغول سخن تر شد ایدم از ایدم عشق ایدم
 داشتند تو **کتاب** حاصلی بر خوار عزیزه سولیدم که لک
 جمعه کوفت سولیدم و قصه ایدم که لک که لک
 با شنیدن کندی **کتاب** که بی بی سلطان **کتاب**
 ایدم که لک
 از ایدم که لک که لک که لک که لک که لک که لک
کتاب که لک که لک که لک که لک که لک که لک
 ایدم که لک که لک که لک که لک که لک که لک
 تو ایدم که لک که لک که لک که لک که لک که لک
 و ایدم که لک که لک که لک که لک که لک که لک
 از ایدم که لک که لک که لک که لک که لک که لک
 او ایدم که لک که لک که لک که لک که لک که لک

لطیف

دست سواد است و منق و کبابه اول کرده می و لغت نکاسید
 با ترک و تبرید قانع و اصول صفت غیر طبع انسان و ضایع و تهنید
 ذکر لغت طبع با طبع و صوغ صفت خود و اول کرده می اوله که
 حکمای **کتاب** کوی الله پیدا آیام سلوک زه حضرت
 شیخ زه قوی از شیخ محمد ابن ابی اسحاق **کتاب** قدوسه کاتب کتاب
 حضرت نیک خدمت کرده سابع ایدم **کتاب** و قصه کالاکار له
 منکر و اهل تمدن عدو و منکر آیدی **کتاب** یکدیگر خدمت کرده منکر
 حضرت رسالت علی که روز و خدمت کرده می عزیز کالکاب و اهل
 حضرت کرده که با اوقات معلوم اولان **کتاب** بی تفصیل اعجاز او تو که پیش
 کور کلام ایدم که بار و اول شده سن روز و خدمت کرده منکر که پیش
 جمع و عظمی که سر و ضعیف اولان در خدمت کرده منکر که پیش
 بنام ایدر اما اکثر نه بوده و ایدر که خدمت کرده منکر که پیش
 ایدر خیره ای تبرعت راه از عشاق نشانده شعر **کتاب**
 لطیف و مایل به تنق ایدم **کتاب** او حاله که از ایدم سماع **کتاب**
 رضای و خدمت **کتاب** که جلالت کند در نه کوهی که ایدم **کتاب**
 خاندن علی ایوان ایدم بر رخ ماه و خدمت کرده منکر که پیش
 معتبر ایدم **کتاب** حتی تنها احوال اول کرده منق و ایدم

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 في حق الله جل جلاله
 عز وجل
 ما لا يحيط به
 العقل والحدس
 والقدرة
 على كل شيء
 قدير
 والحمد لله رب العالمين

واعرض لعلنا هلينا انك تميزه دعوى حضرت بيورد حوان تعفو عن
 ظلمك وتعطي من حركك ووصل من ظلمك فالاولى لظلم الظالمين
 وان غاية الجود والانك نامة الاحسان كذا في الذرية لقران
 احياءه ايد حقه على كل بيورد كذا جاسته نذا اوله قانا اهل
 قسلا دي برانظانقا القوي بصلته كين لرمكلا من لانه
 ابو ستر بولمان برانها فضلوز ملكل من لفضلكر نده
 بولان من كرك بر زياده ايكن منظم اوله بيورد اوله
 وكم كوانه لرا تمام مراد اتر عقول دي كانه بزه جهلا ساول
 بز علما قابل ايدوك كسوز اوله اخطا عليهم فالاولون فالاولين
 طبعه سوز كغله استندوك كس بولمانه اذ اوله لظلمه نعم
 دي بران صلواته حضرت هم بيورد كسلو دي وصال ابرو در
 وبيورد كبر كشتك اوج و كوكوع و قالك كبر اوله اذ اوله
 اوله كده و بعضا غفر لرا استاسيد و بر كشي كل اوتو
 سيل حق و عوي و بر كين اوج كون ايدرك كتم الله ما يشاء استاسيد
 شرح خرد و بزرگ ايدرك صلواته كبر خور غنا و ضعف و قوت
 كونه اوله كس بيورد بر يا خور ايد بر نيا بزه عا و لطيف

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 في حق الله جل جلاله
 عز وجل
 ما لا يحيط به
 العقل والحدس
 والقدرة
 على كل شيء
 قدير
 والحمد لله رب العالمين

و لطف و سلام و هدية و تقاضاه و تقاضاه و تقاضاه و تقاضاه
 هر كفا در اوله من ذي رحم محمدن و عند الجود طفا اشد
 ترك ابعه قاطع رحم دره در ده ايدرو في الارض كانه رحمة
 ايد الفرحه ابرو به وصله انا بابا دن مقدم در نوا حقه
 عليه السلام كبر تر ايد من نذلكن اكل و اباله و اكله و اكله و
 اذنا ك اذنا ك بيورده و هر ما در لا حمل و وضع و ارضاع و تطهير
 و غسل كوز حمله و حوقله و بكون اطفاله ادر بركسوز نوز ايج
 محسنه لا بد و بلكه كغله و تقاضاه و تقاضاه و تقاضاه
 كيه و اجد در بوش كوي ائين حقه شكر انشا اوله ك بيوردر
لا اله الا الله من لا يشرك الا الله و تقاضاه و تقاضاه و تقاضاه
 عدولن وجوده كلكلور بونوز سيده ظاهر ظاهر و كذا الدين
 و قوتدن ضعيف و قوتدن عاجز كلكلور ما تده اذ و اكله و اكله
 كسوب سكا انعام و تربيتي تربيتي بسيب وجود
 و عاقله ابدور ذمه ارسطه نوا بوب خواسكن نغيل كورده خورده
 عقوي كوسترمه ذيرا اكلو كشي خور حقه اشتهر كورده ك بيوردر
 اذنا كوري و اوله اذنا كلكر عايلري خور حقدن او جبد

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 في حق الله جل جلاله
 عز وجل
 ما لا يحيط به
 العقل والحدس
 والقدرة
 على كل شيء
 قدير
 والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 في حق الله جل جلاله
 عز وجل
 ما لا يحيط به
 العقل والحدس
 والقدرة
 على كل شيء
 قدير
 والحمد لله رب العالمين

مناقبه

اسرافدان امه لاجبت المشرقین . کفن خاواده ابدر سقطه
 لطیف جانیزه و اظهر نعمت امه ایمن اوله ریدو شرت مراد اوله
 بهمن سخا به لاجب فی الشرف و دلکان لاسرف فی الخیر و عیش
 اما بلورده که خلیفه برین ده که تخلص برض مال و جان و جاه مراد
 اوله اعتدال استغنی قریب کرد . زمره المومنین در اهل عدل
 دکلا در اعتدال اوله تعصیر کوفه شاید بکجه شذرته دخی زبانه
 کیه . ع بودر و شند که بودر تا کسبه خیر بودر . توشیح
 بخیر بودر که بهمن عطارد خیر طوعی و عین دفع شریدی و بعضی
 شکر سزیدی تقیر اولان و ناطق پیرین لوله الحمد لله
الحمد لله العزیز العزیز عشق من لفظه . قصر الشدید
و اعتقاد الحق . و التواضع و استغناء الله . قصر الافکار
و عمل البراعم . و شرف الایامه و حلقه العائقه و انصار الملامه .
 احمد و سلم و ابوداود و ترمذی و کسائی و ابن ماجه
 عانیدن راوی بودر . مشارف ابدر راوی او بی او شند
 مکرر مفضل او بودر . قاضی جان ابدر خشان اولی اوله در کتب
 من الضمیر حدیثه مذکور در . فطره اول سنه قدیمه در که

اسا

ایضا علیهم السلام انی اختیار ائدی و فطره اوله مراد ابدر حضرت ابراهیم
 علیه السلام ابدری . کمال ابدر مرتبه حضرت محمد بن ابی بکر خشان ذکر ائدی .
 ابن مکارا ابدر ابتدا ابدر سکه در عسکران زلفه تقدیر شاه ابدر
 قفسه قطع مکتوبه در عفا انکار مکتوبه در کتب مجله ابدر سوال صدور
 استعمال سواکه . مکتوبه در شجره کتبه اوله تقدیر بخوبی که استعمال کنی
 تقدیر به محتاج اوله . خصوصاً سابق و سابقی جمله مکتوبه در . تقدیر
 بر اجم قتمه با بلورده که بودر که مکتوبه در مفاصلی در . انتقال
 قائله و صادر مصلحت استیجاب در کتاب ابدر . باخبره انفا خاواده فان
 وضاد جمعیه ابدا انتصاح مکتوبه . ابوداود و کتب ابن لفظ انتصاح
 واقع اوله . یعنی ابن لفظه اسلامیه و مسته ابراهیم در بند
 او لایستی کسک بخار بودر که تا طود امان امرانی کونه . ابن کبیر
 مسائل و مفاصل تقدیر قتمه مکتوبه در مکتوبه در مکتوبه در مکتوبه در
 اصلا و کبیر . او بی مکتوبه در مکتوبه در مکتوبه در مکتوبه در
 صحیح سنه اوله در قدیمه و حدایه و غیره بودر که ذاهب بودر
 جواز طاعت در مکتوبه در مکتوبه در مکتوبه در مکتوبه در مکتوبه در
 و کر که مکتوبه در مکتوبه در مکتوبه در مکتوبه در مکتوبه در

توشیح
 بخیر بودر که
 بهمن عطارد
 خیر طوعی و
 عین دفع
 شریدی و
 بعضی شکر
 سزیدی
 تقیر اولان
 و ناطق
 پیرین لوله
 الحمد لله
 العزیز
 العزیز
 عشق من
 لفظه
 قصر الشدید
 و اعتقاد
 الحق
 و التواضع
 و استغناء
 الله
 قصر الافکار
 و عمل
 البراعم
 و شرف
 الایامه
 و حلقه
 العائقه
 و انصار
 الملامه
 احمد و سلم
 و ابوداود
 و ترمذی
 و کسائی
 و ابن ماجه
 عانیدن
 راوی بودر
 مشارف
 ابدر راوی
 او بی او
 شند مکرر
 مفضل او
 بودر قاضی
 جان ابدر
 خشان اولی
 اوله در
 کتب من
 الضمیر
 حدیثه
 مذکور در
 فطره
 اول سنه
 قدیمه
 در که

اینکه در این کتاب
در بیان فضیلت
و جلاله و عظمت
و کبریا و جلاله
و کبریا و جلاله
و کبریا و جلاله

فما هو شایسته آن و بجان و کفایت او سوا کس نیست
تا ما چنانچه بگذرد و او استیلا در هر مقام صلوات و ضیوه و اغتر
توقیر و افتاد و بوقدر و قانقدنم **ابن عامر** ازین صابر در حدیثی
مسئله در **بچه** معتبر آنه قیام صلوات بر سوگن تا نبینم مگر که همد
که خروج در احوالی وارد یک خطا در زبانه زدند و در سور بجز
دیده ذکر می کنند و غالباً بگویند نسبتاً که قرصاً لا یؤذوا و بجز
این در بجز و حرمان باشند بیعت را و بجز که صلوات بر سوگن افضل است
صلوات بر سوگن **و مقدمه** مؤخر سوگن بر سوگن است و سوگن اولاد است
قام مقام اولاد و بعد از صلوات اولاد **کتاب** تا به یقین آمد در سوگن
قبل از وضو **تعمیر** بقدره اندر حاله حضرت **در** در حدیثی است
که اصل شوق در کور است و بجز در هر غایت ایستاد
بوده و بجز بر سوگن کلور بگذرد **استماع**
بسی در فضل که مکرر و صحیح بود که اولاد با شایسته است
اندک و سگن اندک در سوگن که اولاد است **سوره** سوگن
تخصیص بفرمودن ترسد که مکرر ماغ ایستاد خصیصه با شایسته
صلوات باغ که خصیصه بفرمودن **النجی** بر مکرر که کلایق بفرمودند

اینکه در این کتاب
در بیان فضیلت
و جلاله و عظمت
و کبریا و جلاله
و کبریا و جلاله
و کبریا و جلاله

اینکه در این کتاب
در بیان فضیلت
و جلاله و عظمت
و کبریا و جلاله
و کبریا و جلاله
و کبریا و جلاله

و ضح

اینکه در این کتاب
در بیان فضیلت
و جلاله و عظمت
و کبریا و جلاله
و کبریا و جلاله
و کبریا و جلاله

و ضووه اگر ضریح زبر را بر او صلوات کند مانع اولاد و بجز صدور آن
و اندر بجز بجز بجز **بدر** بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز
دکله و مسلح شدن ابد در حق سار و تقیام طغر و بجز
ایطرق کونند بجز و زانیه **سکری** ای بجز بجز بجز بجز بجز
بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز
او بجز
الحديث الثاني والعشرون کل من روى عنه في حق الله
على البر كماله والله عتبه فانما الله عتبه ان يعقق ابنه ما سدن
را و بجز معروف شکر حضرت بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز
و انذار بجز
و عاده حضرت در آثار بوده **دلیل** بجز بجز بجز بجز بجز بجز
و بجز
هر بجز
ایمان بجز
سوره **بجز** خدا تعالی محبوب اید **مطلوبه** بجز بجز بجز
ابد کور

اینکه در این کتاب
در بیان فضیلت
و جلاله و عظمت
و کبریا و جلاله
و کبریا و جلاله
و کبریا و جلاله

اینکه در این کتاب
در بیان فضیلت
و جلاله و عظمت
و کبریا و جلاله
و کبریا و جلاله
و کبریا و جلاله

اینکه در این کتاب
در بیان فضیلت
و جلاله و عظمت
و کبریا و جلاله
و کبریا و جلاله
و کبریا و جلاله

ویکالت جوامع کلومند که سر و علانیه و فخره غنی و مقصد و رضادان
 خالی اولن جمله دهی نایسه بدی علی بن زید بسدر قضای جنبه
 الله درایه انش منی و علی بن زید الله در قرن الملک خستین منی
 انکار داشت بر نماز نسکه بر زنی مستطرا و مقدور که خدا را
 بر نماز قلی قدر علی صلواتهم عیا طون و دانون ان بولسه اولول
 و صوفی ده اوست یکی که مخصوصا هر وقت و جماعت نقل اقدام انکی
 • اما در جات العام سلام در خصوص اسکن و شیمه و اسیره و مقتره
 و سایر مقامه خصوصا بی ریا اوله و در حق اولی سلام در خصوص
 سلام و بویه که بنی کی کرد و در قبال و در حق اولی بود که نماز قلبین
 کفصا بنی بود بر بوی که کونوز که ده بر نماز اول هر مرد
 غالب اسجود و بر بوی و حقیقت قرآن که ایندی معراج کرده اوله
 و نه لبایه لطف که اوله و اهدا تا منی لبایه و بر کیم و در کیم
 ابون زیاده و ذکر کتب القدریم من القدریم خصوصا مقهور قیام
 لبی همانی حقیقت نظر جلیل و ارد اوله شود • عافی جوییم که
 تیغ و حکیم قیام القیل فان ذاب الفاسقین قلم و قره لایله و نهاته
 عن الایم و تحیر لبایات و سطره لک اوله حقیقتی کاشی و نه اولی مقدر

این کتاب در بیان
 فضیلت اهل بیت است
 و در بیان صفات
 و مناقب آن بزرگواران
 و در بیان حقایق
 و اسرار دینی است
 و در بیان حقایق
 و اسرار دینی است

و یکالت جوامع کلومند که سر و علانیه و فخره غنی و مقصد و رضادان
 خالی اولن جمله دهی نایسه بدی علی بن زید بسدر قضای جنبه
 الله درایه انش منی و علی بن زید الله در قرن الملک خستین منی
 انکار داشت بر نماز نسکه بر زنی مستطرا و مقدور که خدا را
 بر نماز قلی قدر علی صلواتهم عیا طون و دانون ان بولسه اولول
 و صوفی ده اوست یکی که مخصوصا هر وقت و جماعت نقل اقدام انکی
 • اما در جات العام سلام در خصوص اسکن و شیمه و اسیره و مقتره
 و سایر مقامه خصوصا بی ریا اوله و در حق اولی سلام در خصوص
 سلام و بویه که بنی کی کرد و در قبال و در حق اولی بود که نماز قلبین
 کفصا بنی بود بر بوی که کونوز که ده بر نماز اول هر مرد
 غالب اسجود و بر بوی و حقیقت قرآن که ایندی معراج کرده اوله
 و نه لبایه لطف که اوله و اهدا تا منی لبایه و بر کیم و در کیم
 ابون زیاده و ذکر کتب القدریم من القدریم خصوصا مقهور قیام
 لبی همانی حقیقت نظر جلیل و ارد اوله شود • عافی جوییم که
 تیغ و حکیم قیام القیل فان ذاب الفاسقین قلم و قره لایله و نهاته
 عن الایم و تحیر لبایات و سطره لک اوله حقیقتی کاشی و نه اولی مقدر

این کتاب در بیان
 فضیلت اهل بیت است
 و در بیان صفات
 و مناقب آن بزرگواران
 و در بیان حقایق
 و اسرار دینی است
 و در بیان حقایق
 و اسرار دینی است

تو که باشی و این سخن شیخی بگذراند اسم و رسم نادانی **المریب**

الساد والعرشون نشانی کن چه اوازه الله شاهه فی

وضرعه بر حمت و ادخله جنته من اذا اعطی ذکر و اذا اشد

حضر و اذا اعتضد فتر حاکم و یحقی بر او برادر است از اولاد

مقو لا مستقر بدله الملقب لای از در مشهور بود و صحاح او آواز

ابوا؟ انزل و حیل از مکا ناوشاوی و بگوید و کفر غیر بیکان کرد

و بایر منس و خاندان و تاس و بجان و نایب و صفات حق برورد

اگر ادر قرب و ستر و صحت و مران العطره مضاف بخود فخر

خصلت من و بگوید من اوج خصلت هر کج بود الله شاک الف

کفر عطف و ساکن ایلیه و اگر چنین نزل ایله یعنی در مع بدله

ایلیه و از جنته ادخال این بری شولگش یک خصلت در که نعمه

و براد که شکر این بین هر صفتی ماضی است در خیریه کما

اعطی معلوم اولی و جایز و منی کذا مستحق انکر شکر ارج یعنی

خدا مثل بنی جمیل اولان که و عیال و نوری و بوالعز صفی

المر متصرف اولدی که جفا این نه علم و بیاید بر تو که عید و بی

و بر یکدن است که محتاج انوفا بلکه العیال علیا حیرین الی استغلی

مترجم

۲۴
۴

مستحقه الی و اول سن و شری انوی نام در لره ایچدی دیو

شکر انکورد یوم اول من و کدر م من طلبه لیل فیکر کعلی

لیل لالغ و هویت شوره و در حق شستند انعام الفضا دور

اوله فقهه ماز او اده عیال بعوا الاخر استعدینا که شرف و طلعا

عفو این و حکما دی که دستیک غالب اولنک عفو و قدر کونک

تیر که اول سکافور که فادرا و تکمه و عقبه کلر کست و بر خون

اوله یعنی منسکه که شاکت شامتن و نعامتن مکر ایدیه اول الصبر

از من الصل و اخوه اعلی من الصل دیو عیبی تر ایدیه **المدت**

الناج والعشون شرح طیاره من و کز کاهه نه سیه

و زاد فی علمک مستطعمه و ذکر کم الاقره عله حکیم این قیاسدن در اوله

خالص اولتر می جلیس شده بود سیه حضرت م صیحه صلی بر شیب

و بحر الطیر و طایر عیال شکر بر ایدیه بود که هم صحت کرد و بی

و دنیا کن نافع و لیات داری نافع اولان مصاحبه لکس و ک

ان کور کسره الی انکره یعنی نور صیرون خاندان اول سن کور کس

مقابل و دشمن مران کیمی سزاده منسک اول عله کما نه طبع کز و ظلت

فکر کز شلاشی و کورتن نفس غم و ضیاع اولوب هر صیحه کز اوله

این کتاب در بیان معنی لغات است
و در توضیح معنی کلمات است
و در بیان معنی کلمات است
و در توضیح معنی کلمات است

کتاب الفقه

مستحب و غنیمت است که در رب فاسد مخلوقان مخلقات را بشویند و در نماز
م نیز اسلحه را حمل کند و در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
حرام است که در نماز سجده بر زمین یا بر خاک یا بر آب و بر خاک مسکن
خدیجه بن عبد الله حرام است یعنی شسته شود که حرام است که در نماز
و سجده بر روی حرامی ترک کند اما من حیثک طاعتی است که در سجده
و سجده بر زمین یا بر خاک مسکن است و در وقت نماز فانی الضمن
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم

این کتاب است که در وقت نماز فانی الضمن
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم

در وقت نماز

بکبر و سجده کند نماید در وقت نماز فانی الضمن **حرام** است
سوره و غنیمت است که در رب فاسد مخلوقان مخلقات را بشویند و در نماز
م نیز اسلحه را حمل کند و در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
حرام است که در نماز سجده بر زمین یا بر خاک یا بر آب و بر خاک مسکن
خدیجه بن عبد الله حرام است یعنی شسته شود که حرام است که در نماز
و سجده بر روی حرامی ترک کند اما من حیثک طاعتی است که در سجده
و سجده بر زمین یا بر خاک مسکن است و در وقت نماز فانی الضمن
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم

این کتاب است که در وقت نماز فانی الضمن
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم

تایید در وقت نماز
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم

این کتاب است که در وقت نماز فانی الضمن
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم
است اما در وقت نماز فانی الضمن **بکبر** اللهم

و زاهدان اولو رسیده که حاصلی هر کم کثرت دنیا و ذوق علاقه در بر بود در
و فرموده و صفا و حضور و نکرده و خود تجربه منوط بود قال علی بن ابراهیم
زهدی الدین علی بن ابراهیم و عده با اعداد و جمل بسیار و کشف عنه
العی **المجلس التاسع والعشرون** اذا اذنت لهم بالزهد
العلی بن ابراهیم الدین و در سلطان کاظم بر او نه فارسی علی بن ابراهیم بیضاوی
الایمان و ابراهیم علیه السلام بر او نه فارسی و ابن ماجه و ابن فضال
صحیفه ای خلاصه در او نه فارسی بقره کثیر که می رسد که می آید زهد
و برایش و نقل کلام در برایش اولاً که این است که می آید که می آید خدا
تعالی در این مجلس گفت او نه فارسی زهد گفته و بشکلی ضعیف در این مجلس که
بگوید اعراب انگور و طلا اهل خبیثه قاتل هر آن که در دنیا و دنیا
و دنیا بر نهاده و مسوس و در دنیا که نهاده و اهل ایمان و امان نهاده
چنین باور زهد اولی آید و اولی طریقه خلاصه در این مجلس که
نیاید موجود است و در والدین چنین بود بره کفر استوار
ما استوفی فالزهد ان العزم فی القیامه عند انان الترحم کما قاله
علی فانکم ان فی الشیطان راوی شاکم قال من ینبته کفره لانه
یدع زینة الدنیا بسوقه و یفترقها عن اهل کشفه و سبب سوره
و قره سعادت نفس و زیاده و تنق و فرقه منصف صبر و بیرون تعالیله

و در این مجلس
بر سخن فرمود
عبدالله

علیه السلام
قال من ینبته

و در این مجلس
بر سخن فرمود
عبدالله

و در این مجلس
بر سخن فرمود
عبدالله

و هر روز رسم و زرا سبیل و نسوان و جوار بر نهاده و در این
خون در آن کشف است و اولی در آن آید که اولی در آن کشف است
مجلس خلاصه و در کمال و بجز خبر بود که این سیای سوره است
فخ ساسانی و نور بنیک کماله را که این سخن است که می آید که
نور دید این سکه را در دو که که سکه است و اولی که سکه است خبر بود

المحدث الثلوث

احدھا مسلم بر او نه فارسی و اولی در آن کشف است
تقدیری با اعداد و در او نه فارسی و اولی در آن کشف است
فرمانده که فرموده و سوسه که این سخن است که می آید که
سببی با جهنم که سوسه که این سخن است که می آید که
باید زهر که این سخن است که می آید که
کفر و در او نه فارسی و اولی در آن کشف است

لله لآله و آلله

الجبی و لآله و آلله و اولی در آن کشف است
له بلورده یعنی آنکه تقوی در او نه فارسی و اولی در آن کشف است
شکایت و ستودن و تجاوز آنکه در او نه فارسی و اولی در آن کشف است
و بر او نه فارسی و اولی در آن کشف است

و در این مجلس
بر سخن فرمود
عبدالله

یکه مستحضر بود و کورمه و یک کی اصلاح و رشاد و با دفع
علاوه وضع تکرار و تقیسه و فساد بجز با صلح و جبر یا دفع مکر
و تکرار بجز **و صلح** و کتاب او دفع تمام و اهل ترضی
و القسائل لطیفه **اما** **بستن** ترضی و کتابه **باب** **الافتقار** کتابه
تکرار **بینه** ترضی که در کجا بود **شعبه** حضرت جابر بن عبد الله
که او که تو بیک قریب بود جانش بود بود **تخص** حضرت سید
بوحی و بدست **فان** **م** **و** **الصار** **من** **لشد** **و** **من** **الکتاب** **بجمله**
زین بود و غیر احتیاط که کند که کور به استین جمله دنیوی
تفع طلب ایچون **با** **جزی** **ضرب** **بوجوه** **و** **دفعی** **بجمله** **شرع** **کذیب**
چایض **ان** **بجمله** **کون** **بجمله** **اول** **بجمله** **سولیه** **و** **دفع** **محل** **در** **بجمله**
مکمل **از** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله**
نابود **و** **دفعه** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله**
طوبی **بجمله**
آدی **بجمله**
دختر **بجمله**
بالمزاد **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله**

بجمله

و تکرار و حمله و بیشتا ابد و غیره **بجمله**
ادب **بجمله**
بجمله **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله**
ان **بجمله**
امانه **بجمله**
فعل **بجمله**
د **بجمله**
سوزی **بجمله**
حضرت **بجمله**
حضرت **بجمله**
سما **بجمله**
فلام **بجمله**
یا **بجمله**
ما **بجمله**
اغوار **بجمله**
طبع **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله** **بجمله**

بجمله

بجمله

طينته فبا منه او ينوب كحياة فانه دقة ايقونه طوبان بوخرايم
 يتم حرام بتوريشلاكونى ناخوبه باقدر فوله حرام وكلمه دله
 بلان سويلدرا انسرقه ونزب وعظم اظهريه ايا غير لم يخلصه بدين
 بوجه ايه سيدر وكلمه بوزك حرام خمير كونه نذ صايمه كفايم
 اولئسنه چلان خميرك فرغضلا كفايم ميكدو وخلقون كلور ك
 عزبك العرفه حادب ديكلري وقرنكله مل جكن ديكلري ك بر
 معنك لوقه فام دود بكمور زيرقان لوقه نيسدا الوبس على لوقه
 بوروب اعصابه مذكوره به قوت اوله كركور بهن ايضا كفايم
 وفسادى طرخه كه ما باجان وجره اقله فاندن فان لوقه نذركه
 حلاله صلاح حلاله فله لوقه اولوى والا فله نيل ورك صلاح و
 فسادو سلفه نسله نصد بدو اناس من اهلك انه نل على صلاح
 لانه من اعطاه علم يسرع به نيب بوخوندر **الحديث**
السادس والثمانون استعملوا سنا ضمن لكم
 الحجة اسدقوا اذا حذمتهم واوهوا اذا وعدتم واذا
 اذا ايتتمتم واحفظوا اذ بعثكم وعضوا ابصاركم وكفوا
 ابويكم • اعدوا ابن عثان وحاكم ويصطفى عبادته من الصامت

١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

الصامتون باو بلرد وبالې هم چون ديكر اولوقه بمرصنا بچون ونيم
 شرح مطر وسوسه شوقه رعاية اطلاقه صامن لوقه التي نسيه
 بن بجهن جنين وكينل اولوك وهون كره لوقه كين مفسلين سبن
 سوزه دخول حينه كفايم اولوين • سويلد كبر صادوقه اولوكه • وعد
 اذ كان واقى اولوك • امانه وبرسه كوزا اذ اذ لك مني حيا تا اقله
 اوط بروكوزى زنا واولو اذ دن وانهار كلفه دن صانكوه حنه
 فقها ديكر كصورا كى ترابلا ايجاردا استجابا كفايم صويلد
 عسلي بن كلفه عورت ائمه كحرام دوه كه استجابان صكره طهار
 سستدر ستر عورت فرصدن اداه سته ليجون فرجوت ك
 ائمه حرام دن وانكهره يذ كر بوموك ذكورا بيه كه علامه
 زنجشري بويش يازمشور كه اتقوا ابنا الايتيا فان لهم شهوة
 كشيوة النساء • قبله قسوة فطقت وسنان وشكوكه فطون قوس
 آمانه به قوت و سوتى واخرق اونونون • نسا به وامر مجبولوه
 بافتدن اولوه وعاقله لى بو نكله كبر • صلاح بوشش بولوزه
 والوكه صانكوه سغ ايد لا ما محمد يا بشمقون ادم دو ككردن
 سر دوه باطن اينده على بايدوكي كه مروه فله • اللطاف

شرح من فضله ما عوروا
 اولين طريفه كفايم اولوين
 بوشش بولوزه

الحمد السابع والثلاثون **الصلوة والسلام**

وصل الامام وصل بالليل والناس ينام تمام وصل
للجنة بسلام طلب بالذوات بغير خشية مستبدر خطاب
عام مد عنى لا كرسى مسلح سويك شرمه مخالفتهم و
سبايدن وغيته وبتان وكذب وغميدن وكولا يفتق وكفر
ديعه سبلا لاجن حبلط انما تدر صافوك جانز طلو وكون
ارلان سوزلر سويك حدسنيق اليوا الكلام ده وارد در وسلا
افشا ابدل سني ملين قنويك بلين ايدر الا شايه سلام
ويريك وشايه اعسر سعت ايك وشايه كند و صلح سلام و
ردا نك كره ده مكر شايه شيني اكره في قلبون ايون انيدت
وشايه رحل سعتي باردي غيبون ايون زير افسا كره ده
ده عور دور خزان سبلا سلام ويريك اختلاف اولر اما
ردى لانم در مسلم عليه الفسه مسلمين ديوت اولر زيار
حضرت علال سلام السلام تحية لنا بورد ولا سبوا اليهود
والنصارى بالسلام بورد پس كتابه ديوت سلام مني در
اما كتابه ويرسه مسلمان اجن وملكيم ديوت باده انيه اكنون

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

آخر حد شده خان جوادكم فقو لو او عليكم تسبوا فصوله وجامع
الصلوات ده ايدر سبته سبته به قصه خود كذابه انو وقت اطر
سبدا اولر وسوقه باشنده ادر ترم فور ترم سبده سلام و
برازده ايدر اما سبته سبته سبته سبته سلام و بر سبده انا
لاعب ويرسه انا خلاصه ايدر تمام ده بالسانه بر افسا كره
العور كورسك سلام و بر سبده اولر عاله اولر سبده سلام و بر سبده
اكنون زجران نظريه ده ايدر بعضي اذ سبتي مستور اولر سبته
سبته سلام و بر سبده اما خلاصه مستور اولر سلام و بر سبده
اما سبته سبته سبته سبته سلام و بر سبده با سبته سبته با سبته
استاد سلام ويرسه الجبه فواة واذان انا عده خطبه و در فضفا
و نماز مقبل سلام ويريك كره وير خبته بر كره سلام
ويرسه ادره لازم اولر الاقار به رة واجدر راج ده نيم ادره
فخضرة فواة فرض وكلمه خلاصه انا انا اللب بوني اخذ انور و بر
و ان الصلوات با فيها رال قسمة تهر قرنا سبده سلام و بر سبده در ردی
فرض كتابه در زير اسكوت مؤمنان كانه و استخفاف كره كيفيته
در حضور سبته سبته و جزير سبته ده حدیث نقل ایدت مسلمان

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

کوکب یا بنوب ایاه فی قنقله یو واصلن بد نصر ارباب بنظر برن
 حاصله ای جمله خاوردن کوردن کسب تنه او و غیره ای انکو غیرت
 بره تقدیر قدر بله پس جو عرفانی ایله مناسم نم بیکران اولدیله
 بو نکرار اولدی چو قوا ملک حق فاسد باغ اولدی ذریعت
 لیسله و بصره اولدی ستره بر مشوره القی بولان عاشق و تیر بر ایضه
 مالک و نوران قنا و مشغولی سر به لورده که حافظه قریب بر
 آیام نکلستی در مشهور کوش خوش کین کجایستی قاره کن کد کولاره
 بیو هرات عبودیه انضاری بیور که الطیر انان ده کوم مده کدقم
 خاک مده انکوردن باغ مده پس تحقیق بین و تجلی قنا و تصرف
 حکایتی اشیا به قدرت قدر ایله قنا در اولدی استرزه خاک ای تو زایور
 و او دت لیلال انشم من ذهب عرفه فارها اجماسم
 بوتره ایاه م شون کالمیز خنده حضرت علی السک ان ستره لطفان
 کثیره لطفی بیوردی یعنی لطفان ایاه کد ن نام مده کس
 تیر بل و اعیانیه بیور بلان سودی ده تیر بل کجی در فیض و شو کول
 ایکی بر بر در برنی لورین برین ده واسه بیاید تیر بل انکوردن
 جاستان بحب الودعانه کوب عالم اسبابی سرری ایله بوق کویکن

ستره
 قنا و

تقدیر نکر ارباب باهوتی اولدی چون انکر کسی اول جهانده بولان
 اولدی اولدی که اراد تکریر و اولی اراده انکر اولدی که چمن نمان
 مرید و اولدی اولدی عاقبت مرید کنی مراد حکیم چو اولدی اولدی
 انکرین هر که انکر مراد حق اولدی و وارست اولدی بی و اولدی بیو کجای
 بو مشوره کلامم هستی بولس چون عارف صانار اسباب نادان
 بتره یاده نیلوفر قیور بر قول بارانم خله خدا مکن هر سبیل
 و تن برور و طمع و غیره من بود عوین ایمن میا کد قیر بل اولدی
 رسوای ایور که کد بیله بو تو کجای عواین تک غلبده غلقدن جا
 کیک کد که اگر کسیر کون آج خاسه غلقدن استه بو متعلق اهل
 و کله بیو نم استرزه خاک ای لوسون بیو نون خاک کله بیو کجای لوسون
 و هو که عز این ره نسیه قری بین کن فقر و ترک فنا و کندن غراب
 اختیار ایور او و کلن با سوار دیما بنا رابرب ایفاردن عار و عار
 ایدرم نقد تحت قبایع تر باقیه احتضار حیوانی و الی الی
 هم ای لاطون فی الاملا کت استبد و امن ملوک الارض اقبالا
 غیر ملا سیم شتم قطعه طسیر جز علی اولی الخیر ایله ایله ایلا
 آه کاد و توبه الی ایاه عطا کارا بو مستو سبیلان و خطا

شکر

عقاید استرزه لطفی کجای
 لطفی کجای کجای کجای
 لطفی کجای کجای کجای
 لطفی کجای کجای کجای

لطفی کجای کجای کجای
 لطفی کجای کجای کجای
 لطفی کجای کجای کجای
 لطفی کجای کجای کجای

مطابق با قاعده که مشهور است سولیه که گفته شد هیچ تو را بعد باعث
 فتنه در دین و دین قابل او حمله بر آنه کن اما اوله و مشرک رسا
 تا خدا و سئل و کسرتی که ادا فی جهام و احسان ستر رسول
 علیه السلام در دریا ناله و توبی که نیشلوی تو نزل و اضطراب
 اوزع الکن و بیود کن زیاده التفات و احسان اندک نوز
 جوئی دینه کلوب ایامی محکم و راستی اولی اما بومرینه
 اولان دوستی بار صادقه و بر حق جینی برتر چون و احوال
 تحبیه و ماسی بول و صورت دستنه اظهار انصاف که ساید ایام
 عدولوب کشف از انام لوم احد من عداقه کرمه و اخذ
 من صدقک انی مرتبه بومسابقه اوله صدق و حاصلی هر
 کجه که صبر و قهر و تقور و جدال و خصومه و نزاع صفتی و از
 انکرم و سروریه و خلاق و صفات نغمه زلال و انشغال
 فرورد اما بصبر و مداراة و سکوت سبب بقای نعم و دلا
 مانع غم و واقع المرد امام شایسته بود هر کله کسین نه اسماعیل
 ما بنده عنوا کمالی عهد آدم عداوة سفندن فرعونم و منافق
 قید نون الزاد اولدم و برین حسودان اوتانیم همچون ملا و کوه دیو

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

لکده الحادی والامریه من نصره لاه

نظیر لعیب نصره الله فی الدیاء والاسحق بیوه فی سندن
 هر که درین تو فرشته غایبانه با دم امیر خدا که ادا رسیده
 بار دم امیر یعنی قریب احسان انکس خجوا سید اولدم که بیان
 السید انکدر من مظلوم تو فرزند کبر و مظلوم در که در سیده
 احسان انی منصور و مظلوم و تقور و کرمه و کرمه ندر با حضرت ایلی
 بری حضرت در نیاده معا کسیده و باره منصور اولو و مرج علی
 ظالم لعیب بن خشی اوله اخلاص در مقابل او افرده منصور و فرم
 اولور که در با ظاهر در افوت خیدر تو بره پس غایبانه معا و کرمه
 امر ایلی کرمه بر مومنه چون ایلی کرمه ایلی او ده مواد فی حاصل
 و نعم و زایل اولو پیش و بوضوئیه انکدر تو در و این ما چه
 حضرت علی دن راوی در کرمه مسلمان در من مودظ انی حق
 وارده بوشیح سلام دعوت اجابت انکدر نشسته
 خسته اوله عباد اوله خیاره سینه تبتیه التبیان اولور
 جاننده نه صانسه اکاد خانی صانق مسکله لیه برده در ذم و
 التبیان من استعاج السنه نضجه انکدر زیر لوم مشرک کرمه کرمه

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

اخوة لطيفين وقران من حسن
فاصلين امين اخويكم واصطفي اذان بيكم
اصلاح امر واجب الاستاء له كذبله او لورس كفتاوان
وقا اعلى السلام افضل الصدقة اصلاح ذات البين وقا ارباب

المسلم فسوق وقا لكون وعرة مال كونه دمه وقا لعل لكون

بين وبلقن ودرتم اخلف ويل لمن ودرتم اخلف ويل لمعروم
اخلف ويور بزمن وکلور برنونه غشتر ايون باضره مکر ايون
ويور بزمن وکلور هغبرزه هفت کيرزه توفير و تصقم اتين
ويور موشن وکلور شول کسي که تو شوسا کي شتر نون اسر و کليم
ويور سزک شرو کز او لور که شتر نون فور هر ضرين او عيلان

ويور موشن وکلور شو که کند طوق اول يا سته خوشکس اچ اول
ويور موشن حلال وکلور اوج کون زياده خوش تر اشته کوسک
ويور سلمه اوج کون زياده کوسس جانز وکلور که راجعت
کلور هر جي بر يا کي به بعد اکتبک شير لوسي اول سلام و هر نور

ويور موشن حلال اول مزر خوشي توفير من مز اولار هغبرزه يا هر ستر

لله اولاد و تقاضا

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like "بسم الله الرحمن الرحيم" and other religious or philosophical text.

Handwritten marginal notes in Persian script, including "بسم الله الرحمن الرحيم" and other text.

Handwritten marginal notes in Persian script, including "بسم الله الرحمن الرحيم" and other text.

Handwritten marginal notes in Persian script, including "بسم الله الرحمن الرحيم" and other text.

ويور جدية تشنگ که محبت زياده ادر و فطيد کنش و عداوت
خاله و ويور بيگزه طعام جدية تشنگ که زنگاره و سعتدر
ويور افضل علقن در برنونه سرور داخل اکل بو خر او ده
حاجق توره ستر قنيسن تنفس فانا لامر اس يعني بو
مد کور ايل سوزد کيسن ويور هر که بنا ک تبا نون و نما تشنگ

سيزن سحاکر عم و کربن دفع اشته الله است انان قیامت کنبون
بر عظیم قی دفع ایلر ويور هر کیم بر نونک ها جسته او
خدا است انرا حاجت اوله الله است تو لیا رده در ادم ک قول
موشن تو نما شنه بار دمن در و حقوق در که کلک ایدان

موشن هغبرزه بلکه اکتد ایدان **الطوبى الف**

والادبعون انتهى عن كل مسكر اسکر علی الصلوح

مسلم ابي سكون را و بورد نهي ایده رين هر نوه مسکر شنه لانا
که نماز دن مرغوشن ایده عني کر که اول مسکر د قی شو عرق
کي کلام حق و ندا و اب ایدم عین عین اولان نماز سون
کر که مسکر بنا کر که مسکر اهل اولاد و خدم چشم و طبل و جاب و لم

Handwritten marginal notes in Persian script, including "بسم الله الرحمن الرحيم" and other text.

اصحاب الی ورجع دن راوردی

دو روز که اندک دید که بر زمین که نمانی خلق آنچه بودید و تمام
دخای ابرقیس لول تم قولدر حضا و سورر الکل لرنه شین خدمت و طاعت
انوار و تعظیم و اکرام و تقیم ایل اندک سکا انوار و اکرام انوار
دیگر که شلا نازم حضور و تجت و قبل سکر و ساوس اغیاره
قبلیه تا اندک سکا عزت و بیه دیگر که و عدالته و ارسوله دیگر
پس نوم بود که اندک ابرقی نظم این مؤمنه تعظیم و اکرام انفر
که صوینده و فی سورر سکر خلق آنچه نمازین احسان ایوب
تباده اسماه قبلیه یعنی که کوی و خود و در بار کانه و قدر و
طانت آنست ختیقا بقصوری حضرت حکمی کلامه و در مادم کردن در

کتاب الثالث بالاربعون لا نظره لثمة لا حیکه لجمیر

اند و سبیک برندی و ایلان راوردی • نفا عر سکا فیضیه
اند و سبیک در ایغ در • نطق شریف علی الاز و ایتیر لاندن
من الاسد ناکلک فیلندن در که روستند • و خفی و کلدر که
بلکن سنده عاده فی صعبه • بری ابدال ناسک سینه و ستمانی
خصو صا شفا ب نمایه • اکیچ شمانه انداک عر کترة و سانه

لا نظره لثمة لا حیکه لجمیر

و مسانه و انبلا و معینندن سو کلدر و فی اصعبه • اکیچ حضرت
دم اللیم انی اعود یک من جدا البلاء و در کلا شفا و در سو لقصا
و شمانه الاعلاء • و یوس شمانه ده پشته ده اندی • و شتر سوسن
فلا شفت علی الاعلاء و دی • و ندر یک حضرت ابوبکر رب انی سنی
القر سور • فی رضدن شکوا اکلیدی • و الا انه کان عبدا شکورا
عبارتند می اف اولور بلکه اهل کس مقصد سمانه اعدا لثمة ایدی
۴ کل الصایب قدر عمل العقی قهون غیر شمانه الاعلاء • اکیچ
بوجدیده حضرت نعلی لب سورر که زنهار وین آنرا سکر شمانه
انه اگر ایدر سکا اندک آقا ایوب بلندن قدر ترب و نیا اکیچ
اندر قوسیب اولی کلا کلا یای سنی سبلا تلور قوبیز اولر سکیات
عزالی ده اولور عاقل شمانه ایبر که • و بنا خلق سمانه ملک پده
سهم فی سهم و فی سهم موت • و یوسهام عمل خلقک فی بلی در
لابد طو انقور • بر صافی اکل اولوس من مسلم و کلین ناسونه
سین برکون تقدم و نافرذن نه تعوات • و صا سورر
صیقین و سمن شندن • قاکک یکم امیندر ما شندن •

جواب محتمل و دل را که اعتقاد بر آن باشد که آنست که در سزا اولی
 بر سزا گذرد سزا باز چینه و دلبسته دائم چشم تر ناز سخن
 جان بر روی خضره و استغنی بزاری و گریه با دل اولان دعا رت
 اولی زبیر تو که اعتبار عشق در روی قدس سلب اولی و زو اختیار
 خود مسئول اولی که از آنست که مراد خارق ما ذن الله
 اولان دعا اولی اما الخلف بر روی خضره کی قین چینه آنها که
 کی اغیوه و استغنی غیر و سایر تبدیلیه عیان دعا دعا حاله
 اولان متعلق دعا اولی انگیزان اشعار و ولایت و آنها که از آنست که
 دلمی طریقه ای و رضاده کشف کشف عین کوره کلر که در حضرت
 انی وجودند فایده و متدیر یا خود خلاقیت جدا الله اولان
 دعا اولی جام مال است که کی حضرت علیه السلام کی بر شوم دعا انی
 الله الله انی را در بر و بر ما انی در حاله یا دعا که در بر است
 دفع ایله ما دام کرامت و با قطع هم هیچ دعا تیره بود
 بر مضمون اولی که احادیث ایاتی تفسیر دره سوا الفضیله
 ما بر خود مرتبه بر قل دعا و صدق که فایده کی نه در

و در شرح
 تفصیل

جواب سخن نام کتاب بعد ایله که جمله قضایان بری دعا در
 بازلان بر نزلد یکی الله تعالی یکی باز در سخن صلح و نزلد یکی کرد
 اما خدا تعالی بخیر الله ما نبیا و استیجابیم باز بر نزلد که لوح
 محفوظه در حق الله در پس اوق اما ندر قضایه تعالی طو سنه
 قضایه در قضایه ای که شوشه و ذکر که آن کیوب و سوره
 شده بجای ایتمی بلکه دنیا دارا بنیاد عاده حق نالوز به حکم
 اولی سزا که در ایوب بود توکل ای که کلام اصل خود بنیاد
 کن خود تاشن کار کن متوقف آن جذب مباح اصل ای که
 تم توکل علی الله اما اولی باز بر نزلد که صلح کلام صدق در
 دعا در عالمی اگر چه خدا صفا سندی فرزند مکتب کلام مذکور
 و جبر الله بر قضایه ای صحت شریف بر دم کلام بر آرد کس سوره بری و
 ابراهیم که بیرون اوس دن را وید و که الله جدا جدا الله
 حقیق برده انسا ابدان بهم معنی دعا ای که بر سر کس در قضایه
 می بری رد ایله کینه برده استحق و اینک حکم که در دن را وید

اینک حکم که در دن را وید
 اینک حکم که در دن را وید
 اینک حکم که در دن را وید
 اینک حکم که در دن را وید

الرعا وبتع نازله و عالم تزلزله فتملك عباد الله بالعلمه عين دعا
 تالذوا لان ابياه و نازله اياته فانزل على قلوبه دعاه ملازم
 ادلوكه خصوصاً انزلت دعاه قلوبهم و در مذنب كسانى و غير
 زودى و ايجبى كونه يا شريك و دشو كه اوا غلبه جن
 كوان و دعاب بجاهد كره اكي بودن قوتش و جوت و ترك نشك
 انظير اكله كچه مستانر و مولود و عاده شرد و جوت و اكيه دور
 برى فاستك شعنت و خرد و قهر وجود بجه اكيه كفتة و غنة
 و قوت و عتاد الوالدين كولا بجه بر نادر كچه با شطرا ياور كجا حله
 خلوص قوت بودن ممكن بيق صلوات برب جلوار و عذر

بگویند

ادبايكى بر كرهى ادعوى فلكستوى و علم ما بينا لم رب
 كولا دعاه كچه صورته در دعا كه در برلى بسى رطوبه حله
 ان كتم تومين و من نزل على قلبه كچه و حديث آدمى
 بودنى من سخته كركه مسكن انطه اسرار انطه كچه من سخته
 و رضاد كره با پلوب و خورشيد توريه دعاه در بطور كچه رالى بسن

لا بد که در دعا
 احوال و در دعا
 و در دعا
 و در دعا

عبارت است
 در دعا
 در دعا

صقره الهى برین در علم عالمه محیطه در كركه نایسه ابد الهم
 ما احسا الله در كركه در علمه و در علمه و در علمه و در علمه
 حضرت شیخ مرعوشى شمس الدین السبکی از پیغمبر خدا متوجه بر شوالی اذکار
 بز و دعاه در امان دعاه مقدم معاً و اقبیه و شوق با جنبه اید و در ضمن و در علم و جهل الله و انما اعلمها ؟
 فلهذا علمه تسلیم بر بستره و رضا که فکری دعاه بخیر کرات و درین دعاه

فلهذا توجه بگوید میوز جلوار و در دعا اید و در دعا و الا صرطع

و جاسم اربعی قطع بعد رجله و بوم العید عند شیند و قرین شوا و شیند

فاقره درین **الذی اس والاربعون** و البی

س کتیه کان صاحبها انما و من کانت دعاه صرطع با شیه حله

معامله ان من جها اذ انتم حنان و اذ ان دعوت و اذ ان السلام

بیر سلم و دعاه عباده بن عود و او طریقه و ناه باطنه و اولانك
 خلافاً انبار انكوره درت سخته هر کس بود و در علمه و در علمه و در علمه
 در دعوت و در دعوت انده خاقده برضو اولش اولش حتى تركه بجه
 سیه تركه بشیر فاعرفه بالکینه قرینله برى نو کاسه و در بیانه بر امانه
 قوتله جنبه انسه و سولیکه بجه سولیکه و دعاه انكوره خواتمه

بوصیر ایزان داد
 با غیر حیوة همچوان نام نکر
 سطور و رسم

و اذ احسن کوب ۱

خلق با خود قبول خلق جان و رضا و خاشاک غالب باشد
 اگر کسی بخواهد سعادتی را با جان و مال و جاه و مقام و غیره از آنجا که
 اگر اقبال و نسیب و بطلان قبول آنرا قسلی است و در آنجا که نسیب
 خیر و نسیب و نیت را با بدن با اولاد و قبول او قسلی است
 صلوة و حج و غیره که در سندن سابقه اولاد هر یک تا اولاد فاسد و غیره که
 نیت و فساد او در غیر آن بود و لازم او مثل آنکه از این ستر تا غیر ستر و غیر
 یکی که تا نماند **ایده** مراد از این ستر ستر بود که غلبه خلقی و از ستر بود
 اما خلق اولاد غیر آن قبول و نسیب و سعادتی را در آن قسلی مراد و کلام که
 مطلوب است حصول آن قسلی را که نسیب و نیت و سعادتی پس که در آن بود و در
 دنگن کلن را و کلام بود و این ستر ستر سعادتی است که در آنجا که
 اولاد که در نسیب و اعمال علی است **اقسام الریاء**
 قوام و کلام را که در نسیب و نیت و سعادتی است که در آنجا که نسیب و نیت
 ریاء است یعنی آنکه در سعادتی و نسیب و نیت و سعادتی تا که ریاء است
 و خوف و خوف و نیت و نیت از هر چه که نسیب و نیت و سعادتی است
 خست و نیت
 آنگاه که نسیب و نیت
 آنگاه که نسیب و نیت و نیت

نسیب را خلق یافته از یکدیگر و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
 قیام و نیت
 نیت و نیت
 باقی بود و نیت
 و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
 نیت و نیت
 حلقه نیت و نیت
 بود نسیب و نیت
 اسباب نسیب و نیت
 یکدیگر و نسیب و نیت
 او نسیب و نیت
 زود که در نیت و نیت
 حد نیت و نیت
 خلق نیت و نیت
 و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
 اختیار از نیت و نیت
 و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت

نسیب و نیت و نیت

و در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف

افزاید و مضموم مد که پیوسته است از آنجا که تصدیق فانی
لا اله الا الله محمد رسول الله و در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
استوری داشته مکرر در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
سفر نهد که بگویم که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
بویله در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
و محافل و مجالس و در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
اولی گفتی و در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
و حواسه هر که این زمانه را میگذرد در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
و غیبت و بهانه و عیب ده و در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
و تا خورد با بیعت و با غنی باشد هر که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
کن صفا که حدیثه غلامی است از آنی زیرا آن بویله
قد زنده که در کتب است که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
مکه که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
بکسور که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
حدیثی است در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
چندین که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
و تکلیف با حال فارس و غیره در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف

از اول وقت صلوات

کتابت

تصاوت و جهاد بلکه بیز که شومنی یکی کوفی بر او ملان
مادام که حدیثی است از آنجا که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
بگویم یکی در کتاب است از آنجا که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
فیلد بر او ملان بگویم یکی در کتاب است از آنجا که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
بزهی است از آنجا که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
بیتن اولور بار میزید از آنجا که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
یا قلش پس استوا اولور اما بگویم از آنجا که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
قدمه که قلش اولور و هر که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
الله که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
هر سید اسراف و تقیر در حد زاریه و وسط تکلیف تثبیت
مطلقا نام او تقدیر مثلا الله علی ساطع که مطیع و کفاسوع
که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
بویک که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
و منقلد معامله صید و جلال و خفا و تجار که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
و حبیب سانه اطباء اتم که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف
و باطنی ساطع که در وقت صلوات بر ابراهیم و اسحاق و یوسف

د برلو ستمیسی استقاء بطور در **بسی بحیلم** سول مانی که طول
 اصل قطنی قاطن اوله عبرت مستبر و غنای مستظ اوله نه
 کند و چون نوح عقلند شیخ و زجر ایله دماغنی داره و نه خار جلا
 بر صلا جا مرانید مستساری وارو عبود و ستمیسی خسرو من
 بیله صورت طانتی سولگی کی که نه سورید قار شیخ
 و نه رای حدیثی در کله اما کند و غافق اوله اوله کله کله
 غافل اولمن و گرام کا سین یازرله و عز یازر لهم خدقسه
 مهتابه و ستم و زجر و عاص و ملکه نوبته خدمت یور لر
 یور یازر با کله اما کند و یور خون و بانگ در **و بحیلم**
 سوره ساطا الی که موت الف طلبیدن و دنیا گشته با قن
 باری کا چه خسته خلایق یور بد جانه قیوب جور زبانه
 که مسترا و لاج اود و نقای رنه جا جلد در نقای اوم بر کورد
 هیچ چشم طالع و دنیا پرست ادر که قانع شد بخدا که تره هیچ پرست
 حصر در یوردر استعد و اباه من طبع مهدی علی طبع اولور
 بر سه لید و نیای بر ذیب و زینتو خاتمه کلن کورد
 خطب انبیا مبراستدی مدر که نردیدم **مهر کی عر که کرد**

و نه رای حدیثی در کله اما کند و غافق اوله اوله کله کله
 غافل اولمن و گرام کا سین یازرله و عز یازر لهم خدقسه
 مهتابه و ستم و زجر و عاص و ملکه نوبته خدمت یور لر
 یور یازر با کله اما کند و یور خون و بانگ در **و بحیلم**
 سوره ساطا الی که موت الف طلبیدن و دنیا گشته با قن
 باری کا چه خسته خلایق یور بد جانه قیوب جور زبانه
 که مسترا و لاج اود و نقای رنه جا جلد در نقای اوم بر کورد
 هیچ چشم طالع و دنیا پرست ادر که قانع شد بخدا که تره هیچ پرست
 حصر در یوردر استعد و اباه من طبع مهدی علی طبع اولور
 بر سه لید و نیای بر ذیب و زینتو خاتمه کلن کورد
 خطب انبیا مبراستدی مدر که نردیدم **مهر کی عر که کرد**

بن استدم یابون دنیا دن کید بجه سکه کورد و اوله ایدر قبله طبع
 اوم طلای یور اوله **بدم** در وضع حبت بدو کدم بفرقت
 من چراغ منی ابرای جوی فرشته **و بحیلم** سول اشرف
 طوری کونی که میله اقرار بنا استمد روقه قفسه میدر
 فلیشکرا افیلا و لیکو آکیوا سوزله **و نه ما ایله کولمن**
 طوری دنیا نایفا سوند و اخر نکر فوم و بقاسوند غافل

اولمقد در الحوب الساد والمنحون

و حواله لب سانه **فسانه** اودا و داین شهابین راویز
 کا چه قلبی تریج ایدر **بجور** یعنی فلیکد بدد که لغوی
 یعنی یور عقلی واردر **ساعت** فله قلبی ملوندن کسین و عدو
 قلبه ایدر صفا و لذت ادر راحت قیلوک **اما اوله** لذت که حرام
 اولیه ما خود قلبی چوقلن اوله رد سوبه ایلر و عر مرکز
 کا چه و سوسه لذتیکه چور که خیالاته و فاسد خواص اوله
 و نظیر ایدر **حضرت** لیا و غلنه دیر که دنیا بجه تن و جان کورنج
 و نه تیر بگفته **بوسه** حضرت علی کرم الله وجهه بر الصلب
 افا که عمی یا خود کول سقلیه جن خلاط مزاج و لطیفه ایلر
 قلبی دکلدر که **انم** و کذب و غیبه و پستان اوله منظر ایلر

بمرتبه انبساط و در مذموم و کله در تمام افرطی که مذکور بالهزل
 و الترح و کمن کا عطف العاصم من الخلع من طبعک بود بر سر انا بوزل
 و خرا حلا فاده اید که کله کله و چون کله عصبی لطافت و کینه
 مشکافی با ناله سحر اید اما معدن زیاده تقصیر و در اول
 که خوض با ناله شویب قلبه خنوع صورت و بر سر بکله طاهر
 قمر قدر است که زیاده اولوسه آبی ادرم ارفع التمس
 بیست لوزن کجا بولاشی نیز جمل ارفع غیره اهل التمس
 و الهزل اجناس اجلا العطر و حضرت امیر و در قوتکز بند کینه
 دنیا نمندن فراغ اید که هر یک که دنیا کبر مراد اولوسه
 اید که اگر ممکن طایفه قوتی کوزی او کنده اید و هر یک که
 اگر قصدی افرت اول اید که متعلقه در دو و شویب
 خناسی قلبیده قیده و قمر قوتکز قلبه اید الله اقبال تو حرمین
 اید که مؤمنه که طینی انجا حرمین و هر چه اید که آزار به عطف
 کتوج حاصلی توبه حشره سوادن و غم دنیا در حال کبر
 و الله اعلم بصیغیر مطلبه بن عبدالله دن روایت اندکی اهلوا
 و العوا فانی اگره ان اری فی دستکم عطف حشری و دار
 وطنی کما افزاده و شکیک و ضیای انسدده سلف لبی ان

توجه به این است که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب

در بیان این که در این کتاب

ان لا عیب الا لهین من ذرته البشره فاعطایم حدیثی و یومین
 اوله پس خوف در جاب غایب که کله خصوصاتی زمانه با یوفیق که
 و عطف مقدم زمانه آدمی و غیره با یاس خود بسته با شویب اید
 نقالی بر سوا عین ادرت و سوا عین ادرت و سوا عین ادرت و سوا عین ادرت
 اگر چه جابین غیر ان موافق کز کله و کله فایستد و صوابی در
 حقیق عاصم بنیاس خوف و در جاب غیر اید با غله لکن بجه
 خوفانیم عطش شدید و بخود قرین در شرف و سعت کل سلسل
 سورش و دیوا احسانه رجاء اعتقاد و حسن نظر ادرت قوسه
 تا آنکه عطف حدیثی در نه تاین اوله و در قید کله طبعی و غیره
 اید که در سر اسلام صانع و لدن اول اقلین ایمان میان عطف
 توحید و با شمه شسته و لدن کله شرک و قلبی کله و اتفاق
 و سلین زمانه یوق دیوا فاطمان اوله قیاس اید و بتم مطلق
 اختلا فراتمه غوم و هر مراد که عدم حصوله اضطراب و الم
 جنگل لازم اولوسه خوف ایدین کائنات لازم کله و عرفان و
 تعویذ ایمان و عشق و محبت و وجدان یار و لدن کله کله در تن
 الی و کیوبت سرمایه قلب صانع و فاسد و تعدد انسان کاسه
 اولن لازم کله اضطراب کله عبادت حدیثی و نمودن اولوسه

بچو در شطرنج در برابر اقدار ایل سوره اولان خلوت سار بولیدر و ظن
 ایلام که باهوش منسوب ذکر آنکه از یک حدیث و سادوس دنیا و چو بس
 سواکنین و چگون عشق فرما سائل جوانه ز انبساط اولی با برین غلبه
 سلطان اولنگان و زاهد جادان که دیگر اولی و مبلط که که در حق طبع
 و غیره از خوف رجا بد غالب که مکر بر و باخته اولی اندر رجا
 غالب که که در مصلحت بر نور و عوام در حق و سبقت بود و وجود آن
 فر بر سر سوزیون اما مشرف الی الموت اولان له تعلق الی اقام
 اقباله و عبادت در پس عوام موتی درم ایجا هر ملت و آن لم بدین
 سینه غیر و ثوبه کون پس انداز خود اولی انگر ناس چکر تقدیر الا ش
 ایل سلطان انگر بیکدر دیدار تدبیر و عاقله در بر و اولی لطفند
 سواد و در جناب حق و اقره و چون فرودن سول برین دیدن که دیگر
 مایب قرع بقرال کی و تا ندرب سکا نعل استرم حضرت حق
 دوی مقام مشهود و تحقیق اولان خواسته خود خو کل زیاده
 اولی که نیا یکی تر و خد غالب و زیاده اولی که نیا عفتا دا انکدر
 یا خود حضرت جواد کی م و مشهور و جمیع و در وقت و در یک سینه
 حاشا تجلی ظن انکدر کونین صاحب طاعتین با بدین السوره
 که بندان اولی اجرتا بر علیهم السلام السوره مشهور

که در حدیث
 اندر
 در حدیث
 اولی

در حدیث
 اولی

شوی غلطی نماند با بدین ظن السوره که بر سر بود عجز خطا
 مسدود که که بوی سبک خوق و مبین سبک که با هم رجا که زیاده است
 حضرت عیسی که دیدی که نه بیک قدر سوس درای که حیلند و
 جان بیکان مقفون تسم لوتیخا هر چه که کوشیم اولی بر فتنه
 که عالم کا فیدر سکا ده و سینه حضرت جواد کی حضرت جواد کی
 الیکتره و طبعندن سکا ان غیر مکلدی بسع حیه مستط اولی اولی
 حضرت جبرئیل استوب ویدی که اندر نه و علیک السلام و مقبول ایجا
 عذری ایجا اما عذرتن عیدی بیدنی علی ظن بی مبنی سترک
 ایو که کوچ بوز نیکرود مبن قولیک صانی سفیدیم بنی بجه صانرس
 ایل بولور بوردی کور سکی بشکل طاعتی بر جبرئیل صمد توم
 ظهوری بجه عدل حق اکثری اولی اولی در کون تهنی شایخ طلاق
 عیسی شایخ کتین ایلند بکش اولی اولی آینه فتنه زم سنگلن
 لاین کنی بدر سکا لاین سنده اب دینش و شیخ علی الی الی
 حضرت فخر نده ماعنک بر بولایکیم آسیده که م جهان عساده
 نفسین بجه قیلند در بوردی قوی قوی اولی سکر بود که
 خوق بر انوب تو بیزر رجا باریاب طه و در حق و در رضا که
 بوجا و سینه بندر بیلار اما توم دن ملک فتنه بجه اولی اولی
 قوی

در حدیث
 اولی

بر کسی که بر مندر خوفه اگر بر جای غلبه در چنانجا نافع و یا با سکه بکنند
 و زه عارضه منظر اولش در در بر سرش بکند و اما اول تو حیدر و جا
 غلبه بر مندر و در عیال اخلاق و دیگر که اخلاق اولش مندر و غلبه
 هارثه اولش بر اولش و مشایخ خوف غلبه اولش بر حیدر و در جا
 غلبه اولش بر خوف غلبه اولش بر حیدر و در جا
 مرشدان و غلبه بر حیدر و در جا

در حیدر و در جا
 در حیدر و در جا

الباق و الحسون لا تخاسدوا ولا تخاصموا

ولا تباغضوا ولا تباغضوا ولا توادبوا ولا توادبوا
 و باغضی این بر باد راه بلبر بخش صانع اسباب کند و مکرر
 و کلکن بپس اولش و قدر بعضی که بر غیر اولش کرده کور کند
 یا خود که اکثره منفره اولش منفره در این تقاطع معاسیه
 من اولش که کلکن کوسمک یا غیبه منفره در که کلکن آرد خیر
 است که در حیدر سو بکند عباد الله کونوا من خیر عبید اخوانی
 یا خود یا عباد الله و دیگر اخوان مندره من تخاسد و تخاصم
 و تباغض ایمن و درین تراشوند کلکن و یا خود نالی غیبه
 انکر الله قولی اولش که بر یکدیگر تو تراشید اولش که در حیدر

یا خود

یا خود یا الله قولی اولش که بر یکدیگر تو تراشید اولش که در حیدر
 معاشره کن ایمن و در حیدر و در حیدر و در حیدر
 و در حیدر و در حیدر و در حیدر و در حیدر
 بر که سکنند و در حیدر و در حیدر و در حیدر
 اولش بر مندر و در حیدر و در حیدر و در حیدر
 تتم اولش و یا خود اولش و در حیدر و در حیدر
 شین است که غلبه در حیدر و در حیدر و در حیدر
 ای غلبه بر حیدر و در حیدر و در حیدر و در حیدر
 و یا خود مندر و در حیدر و در حیدر و در حیدر
 مرکب بر حیدر و در حیدر و در حیدر و در حیدر
 حقیق منفره پس کلکن باب خیر آئی و در حیدر و در حیدر
 مندر اولش و دیگر مندر در حیدر و در حیدر و در حیدر
 ای در حیدر و در حیدر و در حیدر و در حیدر
 که در حیدر و در حیدر و در حیدر و در حیدر
 حیدر و در حیدر و در حیدر و در حیدر
 بر حیدر و در حیدر و در حیدر و در حیدر

در حیدر و در حیدر

در حیدر و در حیدر
 در حیدر و در حیدر
 در حیدر و در حیدر
 در حیدر و در حیدر

دور آدم دن بری حوروک باز از سر زبان در و روحی خرمان در عاقل
 ایلیس نفسی بسودر که ای کمالی ای باشد حوروچید بود سر
 و گردینه سد که هر چه کم هر گناه بکنیدر حلیه حوروچید سد
 غره و بریز باکج فالز دو کتور خن خدا و بر او بد کرم ایلیس
 ایلی حاسد که بر اکا در دوشنه جبه که تروپ دن ذوقی دن
 سکون چکر نم حورو نمک آرد قسید که ایلیس ایلیس سر بر اول ایلیس
 اوز ندره انتقام نمک کسب سبجی نده من اول تبره بود ایلیس
 علاج بود که بیلسین که حورو سکین دن دن که ضرر عظم
 اولوب و قهار ایلیس ایلیس مقابل و خویشت اول ندر دن غیری
 اگر حورو دن وادک آنکه جرمانی یا نقصانی ایلیس لایله ایلیس
 من اکا حورو اندک حورو غیره و انتقام اول محورو کسب غمتن
 اوز رسر کک و کند دوقی آرقی سک نم و بلا و میسک کسب
 کک خصوصاً آنک کسب سک شکده نسیه و توری آفتاب
 و لایله با تو سک حلال اما هر ساعت سک ایلیس سک سک
 کرد و آرمی باری اکتفان و کند که حضور کال خبر کرد

ایلیس ایلیس

حوراته نامک اوز آرمی و سگ کسب سره ترقه و قلب سلیم ایلیس
 فاکبیر و قهار عالم خیمک اوز ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس
 ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس
 سر فریخت ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس
 کتبه و حضور سر ایلیس حاسد کرده و ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس
 قیل کتیک من حورو حورو کتشف نوره من حورو کتشف و لفظ
 قدره و وقت حورو کتشف **الهدی الثامن والخمسون**

ان العين لشد الرجل القبر والجمل القمل تصانی و غیر
 را و بار تحقیقاً کوز کدی قبره و کوز کوز صوفی صوفی
 سوسو قبی طبع در که نظر غیر ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس
 بنامتدن ان قضا و قدر دن سک عیلور و بیورد بر سک کتفی
 غیر کا تورد بر نسته کورسبع ایل شاه الله لایله ایلیس ایلیس
 عین کا ضرور مز و بیورد بر نسته ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس
 الا ماشاء الله قوت ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس
 ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس
 کلمات ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس
 و هر صیغ و احتیاج فاعله و ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس

ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس
 ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس
 ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس ایلیس

و بسم الله الرحمن الرحيم من قرأ القرآن في ليلة الجمعة من السماء والسميع
 الضمير ^{عنه} من قرأه في ليلة الجمعة من السماء والسميع من قرأه في ليلة
 بلائها ردا وداوود و باقر بن اشرف بن ابي و غيرهم
 غلب ابي بكر مكر حديد ناسيكه و نافع و داغ و ده و اوله
 العين خود شبيل تحقيق بود كه ارض عيشه كه روح انسانى بلكه
 و روحايشن مستعبر در بيدار و اما كبرى عجز در كند و كوزى
 كذب و تكبر و معي كسى خود را و خود دين و خود غا اوله برض
 مكره و عجز كه كوزى هم كه بدنه ناله بود كه كوزى كوزى كوزى
 چانه بلكه بدنه ناله ايد كه شيطان اوز كوزى و كوزى كوزى كافر
 و مردود ايد و كوكه العظلى زارى و كبريه رفاق فن نالغى بهنا
 ادخلت نارى **لله الاسباح والخسوف**
 اعطيت الناس منى هون خفيف الحادى و هو خفيف صلوة و كان
 رزق كفا نصير طير حتى يلقى الله و احسن جانه ربه و كان
 غامضا فى الناس ^{عنه} و قل ناسه و قلت بواشبه
 اعدو رزقى و حاكم و سلطى اولى الله دن و اول رزق ابا بن ما
 غامضا فى الناس دن لانشا الله بالاصباح كوزى كاه غامضى
 صنفه كاشف و ضمير ايد اعطيت مغفرا و صنفه اوان الله كوزى كاه

حكمة

كثيرا تدن در الحاد خودن حنيفة الظهور و بكوه غامضى و انا
 صدق و در حنيفة و بكوه عين طلق بهم قدان قى مشروط على غيبط
 و ساقه و تحت اوله لاني اوله و مندر كه آرقه كسى اوله بعينه
 تعلقات و كوزى قيوودن نظرى عمار اوله و نازدهن استغيا حظ
 ابدى من نصيب و بهن لى اوله و حنيفة و اهما لا مست كوكا قليم
 تا قى صلوة ن حكمة الله و اركان سلوة رعبه و تعليم اين
 شهبات و سعادات و مكره هاندن صاعقه با خود توجه تام ابل
 تا خلاصه طرا ابل بلكه كوزى تا غا زيكه قوزى شهوا اين و معراج
 مؤمن اوله فى ستره و امانت اوله و قد هاندن و صفا كسى و عرض
 و اجرت خصل ايد قيامت و بلكه موسطا عاتقه كوسيه
 با زاريد و حيا طير در عيش نقد كوشن كه چون الجور قاندر ادم
 بهشت روضه دار السلامه و قرا الله و ايد با بركى عبادت و ديكر
 دنبا در بر حنيفة و ارد و كوكب نوحه و غير مشافه اوله و ديكر
 اوله نذر يا ابا حجاج و ديكر حنيفة تعالى و لانه ذكره و طمانه
 و ملاقات مناجاته كميما و ايد بود و قرايه كركت حنيفة نوحه
 حنيفة و با حنيفة زيرا حنيفة با مهابت استهنا و شهبه نوحه و ديكر
 و رسالت كفاف اوله زياره اوله و كفايت قناعت ايد معنى دفع

كثيرا تدن در الحاد خودن حنيفة الظهور و بكوه غامضى و انا صدق و در حنيفة و بكوه عين طلق بهم قدان قى مشروط على غيبط و ساقه و تحت اوله لاني اوله و مندر كه آرقه كسى اوله بعينه تعلقات و كوزى قيوودن نظرى عمار اوله و نازدهن استغيا حظ ابدى من نصيب و بهن لى اوله و حنيفة و اهما لا مست كوكا قليم تا قى صلوة ن حكمة الله و اركان سلوة رعبه و تعليم اين شهبات و سعادات و مكره هاندن صاعقه با خود توجه تام ابل تا خلاصه طرا ابل بلكه كوزى تا غا زيكه قوزى شهوا اين و معراج مؤمن اوله فى ستره و امانت اوله و قد هاندن و صفا كسى و عرض و اجرت خصل ايد قيامت و بلكه موسطا عاتقه كوسيه با زاريد و حيا طير در عيش نقد كوشن كه چون الجور قاندر ادم بهشت روضه دار السلامه و قرا الله و ايد با بركى عبادت و ديكر دنبا در بر حنيفة و ارد و كوكب نوحه و غير مشافه اوله و ديكر اوله نذر يا ابا حجاج و ديكر حنيفة تعالى و لانه ذكره و طمانه و ملاقات مناجاته كميما و ايد بود و قرايه كركت حنيفة نوحه حنيفة و با حنيفة زيرا حنيفة با مهابت استهنا و شهبه نوحه و ديكر و رسالت كفاف اوله زياره اوله و كفايت قناعت ايد معنى دفع

خبر داده بکس نفس دلس و بالبر کسیر است خبر داد قاعده طعاس
 نفیس و ناس نفیس است الهام الشیخ رقی و الکلیک بک احسان
 ایدره و عمر خلاصه و ادب و جفا و خستیل الهی که در کبر خسته ایدره
 ناسر آنچه غامض و غم و ذکر و فضل اوله و جفا اوله و کلمه سید
 غایب اوله و کلمه سید **هم** بود خسته حضرت حق قیامت و خست
 قولته الم احمدی ذکر کرد و دوستانه ایدره و کسری شریک اوله و کلمه
 محنت و مشرب بر با عا که کسرتین کرد و هون اقدام در کابن حاجه
 روزی بود مناده و موفی قریب اوله عزیزونی افاقه در مطولانی
 قویه میرانی آزاو له و انغری آزاو له و نیاباز با مشرب با نی و اولی
 از اوله قدن **الحديث المستوف**
 ادب و رفا حسن نادی این استماع این سوود و لوی بود
 بر مبنی نادی آدی نادی احسان آدی یعنی نادی نغمه
 حسن ایکن بجانا دیک دفعی احسن آدی که کاسی زمین حیاره
 تزیید آدی کس بنی که لفظ فیل او تا غزوی جنبه ایکن در بر در
 فقر کنیضا و بر کس غفلت ایکن علوم اولین و اولی هر مینه و هو لطلاع
 استوار خانی بنیسا خسته و دانسته آدی و کاسی بنیسا تزیید
 آدی و کس بنیسا اعدا و مشرب و قطع علاقه ایل نادی شعی

در سنه
 گاه

و کاسی بنیسات خطاه کال الجین و مشرب و طبعه انحراب مکن ایلانی
 و کاسی مشرب دعوت بر مشرب حال ایدره الطاف بنیسا آدی
 و عدول بر مشرب آدی حاصلی بود یکی در لوصا طایلی که
 سکر ایل تزیید آدی تزیید آدی تزیید آدی که مبره تزیید آدی و مضمون
 و بر دی و شاعر اعلا آدی و مشربیه و مشربیه کند و مشرب ایکن
 کان خسته لوان کلجه بنی صفتی ایدر مشرب و خلقی ایل صفتی تزیید
 بو نادی و نادی یک تنع فطین و ایل مشرب من ساکله راه ملا اولی
 و غایب ارقام انحراب تزیید آدی و در جم و نور کس بنیسا سید اولی تزیید
 جیسینه تزیید آدی یعنی صفا ایدر مشرب قیامت ایدر مشرب
 ایدر مشرب قیامت جیسینه کند و سستی ایل مشرب معبر ایل مشرب
 و تصرف و قدر ایل مشرب و قادی آدی انحراب لغت و غرت
 و قولم و لفظ کس بنیسا قولم و مشرب و مشرب تزیید آدی بو کاسی آدی
 مشرب ایکن فرد و احد مشرب اکا قمار و مشرب صفتی با غایب با کم
 اوج رسیده عالمی قایلدی کنت رسما و بار مشرب و نادی بنیسا
 بنیسا قوشا ایل کفیدر کامر بسن جینی مشرب کامر جامع ایل مشرب
 که عالم وجود و کاسی کس بنیسا کس بنیسا با غت اولان آتش ایل مشرب
 و کاسی ایکن اگر مشرب بود که کاسی حالت ایل مشرب و مشرب و مشرب ایل مشرب

در سنه
 گاه

و بر اعدای نادید و بپای کردت ترا فیما و معنی چندین قول است
 بجه مراتب وجودی و خلق حقیقتی و مآ و نهائی الطیبه در نقل ایضا
 اما پیش شکم جوئی است بود بر ترنم از این جسم و بیکدیگر و البصر جسم
 و الاشیع الی العوامه الحسانه بنده نزدیک بی به که لافز این طین عظمین
 طینت مزجیه است بود خاک کافرنی و قدومه پس سمنه انسانه که
 صکره دن یکس بر عارضه لیا سدا انظر تقی و قدوم ایرب صورت
 بین اوله و خلفه و مسمان میگرد تا که باقوب کالافونکی صورتیکه
 یه مرتب حضرت عیسی به اودان خضایی سکا ده ابریه مسک راه
 بدان حقیقه که یک صورت حقیقه بود که در این عروضه
 و تامل الطیبه و و نیم وقت و ضلال صلی بن عالمکده اگر بود در
 صورتیکه باقوب بنده و کالافه شبهه لیب کند و او قیاس لیب
 و اما سینه یک قدرت که معنی حضرت ایرب که سکا بر باقی این
 و برشم انده نیمه و ضلال مژده بود که اول و در حق یکی
المرکز میر اول سر که نیم مستور و سکه جسک اول ضائق ترانیه
 مده حقه و در فائق اوصاف الطیبه صد و نه اوست تا هر که صد
 و با شکم صحیح او شده سکه ستر لک خلافت نیم بو ستمه انظر علامه
 پس فراید رسک سلک کردن فنا و سلوک ملاجا اوله که تفریح

تخرج و تقریظ الی الکلیه تقریظی و اذات المومنه و الصواله و الانسان فی الزمان
 توانان ددی که خاضیه بیرون در کلام الکلیه بود یکی صفتی
 علامه اکبر الطیبه و الاخر الطیبه و الاخر الطیبه که مسم انسان
 را ویدر تامل و آنچه شما بنیدن در که فاستم کاهرت و لا
 تقویان الطیبه فیما غافل کفرا الا ان با الله و لا یجمل و کتسلونه
 الی عنک و لا یستطاع کل البسط طیبه با حق تو سک و کما انزلنا
 علیک الطیبه الی شیخ عومیس و تقویان جاهه الاعمی و یوایات عظام
 کبریه شتاب الکلیه بو تسلیم آینه اولان اولان الطیبه هم تعلیم قبلین در کلام
 جینه اشعار لطف و کرمه و انشا عوده و در غایت و دروغ
 ام و کربت و از دیار قربند حافق اعلا و نرفه و موایه شهن
 اولدی م تدان فاداه الی العرش ربه و نادنی قدم با و بر شسته
 نائس بنا هذا الوصان و الطیبه محب و ساقه طیبه نایب
 ابد شانه تسلوه غدن در که کونیندن سخته ایری خوار افاق
 خدمت چکود کن نمانی شعرون مبارک قرنی طیبه سعیدی و آن پیر در ک
 اهل بیت او جاعه کار زمان اصفوز حق تری قره و ما ایده و حضرت
 علیه السلام پیرت کس بر دی عوض و بر روی صدقه الطیبه باوان
 و یاسین و بغزی بولد حق دی خش مکن دیروز بن یک

و نه نام بود که در کلام و کلام و کلام
 و نه نام بود که در کلام و کلام و کلام
 و نه نام بود که در کلام و کلام و کلام
 و نه نام بود که در کلام و کلام و کلام

که در کلام و کلام و کلام
 و نه نام بود که در کلام و کلام و کلام
 و نه نام بود که در کلام و کلام و کلام

کاش حضرت حق جل و علا سوزد و پاپوشین کرد
 جویس قشقان یا اندودی خاد خانه حضرت شده
 بیلج باشقورشاردی در مان بکر کن برسد ار بار دم ایدر
 خسته اصورده و صاحب از توبه و مقبول بنه ایدر
 و ابدی خیر ارب انگیز با چه سکون دعوت است استکان و صلا
 انزادی هر نه استنسه لادینوی کن کاش بعضی صحابه تک
 مرادین تا خیر ایدر که بعضی به شفا قد استوار اند و بر یکجا
 تا بنیسه بر مراد و بنیسه ده مشاب و نامجو را و ز دو قوالی
 خود کور فردین سوزدی بار ب می بسکن و رکت مسکن
 المور کین کینا حیدر ایدر که مسکن کن واد قناد و ترک
 سواره تا شفق و خیر و این مراد و کلاره سیکون پانچون حبه
 آنزادی جمله بکنظ ایدی آند و دوه به و چهاره یزدی آرد خ
 کسه پور تر دی ارتق می کلاه الی تو کیه بر ایدی کاش جویس
 مبارک بطنه طاش باغلو حسن خلقی تو امنه اهل نیه
 ایدی که بعضی اخوز قوا سوز کلوزن حضرت کسب کسب قواش او خرد
 بنیسه ده حضرت دست شریفه با بنسوب اهل بکنیز حضرت
 مبارک الی بکر دی و قرع جازده بویل کور کن بسط لای راست

دور

راست کلوب قهات دینیه دن جوق مو ال ایدر دی موقلا
 ایشیا عو جواب و بر دین یول اوزر بدر کونک سوللم
 و بشی یکی ایدر یزدی زگری جو خرد و سنجی بل بل و ششادی
 و لغوی بر نه دن جوان سوزدی جل و جی لغی و انعکاس
 نور کاش ایدی صکوا اطار و خطی قهر ایدر قی قهر و نمک
 آنزادی کوزه تک سلامت و حسدن و اناک صد کوه جفا اندن مجون
 ایکن و اما شسته ایدر میبدک بشه کوچ ایدر کاشی دایم ایدی
 طیبی و فاطمی سوزدی راجک ایدر سوزدی همین صبا کور مردی
 لطیفه که حضرت من خارج اولیا مش و انکار آنزادی کشتا خلق ایدر
 عذرا تبه ار کمال قبول ایدر جفا ایدر عین کین و کور خردی
 دو ستاره آسمانه صدی بر لبی عذر لطیفه عذر صلیم ایدر دی
 خطی هر کونک به عذر ک شور سوزدی قولی مدین ایدی جو خردی
 نموده آناه و شفاع و بناده کن تقوی حضرت است ایدر کن کارک
 دست کوی پوشق و دیار حرب با بنسولم صحن حد تک جان سندن
 مجلس مشاطه عین حضرت استرا حقه ایکن خاق شریف کلوب
 بر کله سوزدی ایدی اول کله فائده ایکن کس را چیه سوزدی
 کیمیش و انسا ایدر زنجیر اهام حضرت خفته اولم بر کوه طران

سختی چون آنکه با چون آنکه کتبی می باشد بر سلطان که خفته
 آنکه لعل خفته و نظم و نبل و صفه کامل مستعد و خلق فراخ خلق
 اول و آنکه مذاقی حضرت حق اول و صفت قده کند و کفر تراخ
 از کتب و دراصل اولی در جاسته شود و بلا فتنه نیز کین صد
 تصور در بختن بود بر چهار صد قصیده بر لحن و رقت ای که است
 بجز تو حید چون بر دعا ابد **الفاخته** می صلوا
 ای حقن صفای ای وجه خفته نظیر ای شرح ضابطه و مجموع خلق خیر
 ای وضع کرده این صفت خفته ای اصل خلق رگت بود وجود پرورد
 خلق کتبی قرون اکثر حکمت خفته و بود که اصل ای که گفته دل نوز
 این خلق کتبی که این خفته از شاکر ای غلام است که لعل کتبی با بار و کتبی
 ای در خفته اسم کتبی خفته هر سه اسم است سر در اول و کتبی
 جمله کتبی خفته بود که در زانیت سزای بود خفته ای چهار صد نظیر
 ای طرفی خفته این اصل قانی ذاکت قوری قانی نه کتبی قوری افوز
 ای علی کتبی خفته و خفته و خفته و خفته و خفته و خفته و خفته
 صدق و صفا خفته و خفته و خفته و خفته و خفته و خفته و خفته
 ای سلطان رخسار ای بر خفته این خفته و خفته و خفته و خفته
 ای شمع خفته شکوه خفته علی مستعد خلق ای صفت خفته خفته

قانون

قانون دینی و وضع اعلام علی رافع ای هر یک رافع و شرح بر اید
 ای رافع شکست ای رافع جهالت مستحق بر جهالت اعلیٰ حق خفته
 کتبی کتبی و اوستا خفته کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی
 ای سید ملک ای رافع جهالت ای شمس ملک ای هر روان رسوز
 طبت تقرب و انبساط خفته بی شفاعت فزین ضابطه ای که اسکات
 اسلحه هر فرهاد و مساجد هر کرد سلطان عدالت کتبی شفاعت خفته
 دستار کتبی سلطان مملکت خفته لجان شاهزادگان خفته و هم دلاوز
 نه کتبی هر غیب نو که در اول رسد خود خفته کتبی کتبی کتبی کتبی
 ای طایفه کتبی نور خفته ای ای طایفه کتبی هر کتبی کتبی کتبی
 اولی و در خفته قتی و در هر سه خود کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی
 ای نور عالم دل ای هر کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی
 ای دینی کتبی کتبی ای کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی
 شرافت خفته خفته خفته خفته خفته خفته خفته خفته خفته
 ای شاه خفته کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی
 عنوان خفته خفته خفته خفته خفته خفته خفته خفته خفته
 قابله کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی

ای که خفته
 شاه و خفته
 کتبی کتبی
 کتبی کتبی

عشقه خود در زلف خاک نور گل گل الطور خاک بر سگوار جانک
 ای موج بر سینه ستود جوید و در سطل انچه که ای مویز باغ
 ای اصل طوطی منی پنج دست لوبی علم لده دانا چشم جهان کوز
 ای اصل عشق و غوغا جویب لیک سری با یکدیگر نزل کمر که کمر روز
 ای جویز میاشغ لطیف کفره مطلع ای سحرین مطلع شده مویز با یک
 قیاض علم کفر من مستحق کج در فان ای سکه کانه کفره عقال بر سکه
 با سید الرتبه با اشرف البریه با سائر العربیه تقام حوض کوز
 با سطلی الموابه با سید الموابه یا قاض الکتاب ای همزه نه لغز
 شوق الیک طالب دهن که یکسایه یا نوز خنایب یا نوز مهرانوز
 روی تو قبل از کوی تو نم منزل حلاله لکن ای لیل سس خود
 از قطره تویم خود تمان در و چون شدی تو جانم عالم تو ستود
 وشت پایت کم در سیرت ای کرم توشت با کم یک کفایت زخیر
 علام علم سما قاض سزاد ای کرم و تم سما او صاف برادر
 سر چشمه عارف سرشته عارف سر در لب طایف ای سلیه و تر
 سر سکه بر شویب و آنکه در شویب با یک نیاستند حکمده مستود
 سزود حال کوز رمز جلال چیست غرضان قدره سندن قو کوز

نور

فشدن از زمین مویز قیلان حبیبیا با و کوز نور که لیل سزود
 اشکن خاک آن بای کشا چشم نهی زلف از زلف کوز آفران بر سر دین
 از کز سحر آمو و کوه گفته با جو از زلف تو سبوی افق کوز و غنیز
 تو پیشانی ابرو قوی در هر سو اول مویز هم برین بو عمل کوز آفران
 اول سحر خال جو انچه و این مویز در روز چشم جاوه طوب قضای کمتر
 ای صفا شانی ای تابش لیلی بو سفا لیلی شانی جوید برت کوز
 عاشق کار نجاتی سا کج میاشغ بلکه حد سما ای انیاب سسرور
 اول که ای نورک حسنی اول مویز جو کز ای اصل کوز کوز کوز
 ای ضد ای ارواح ای نور طرز و سباح امر صفا و صفا کز کز نه کوز
 حکم کفر رلی تقیم قیام ای اول نور مویز ماسی هر شیده قبل معور
 اصحاب بچم نادس بولسون بکل نادس رشو اطراوه اونچه روز کفر
 کز تا اول سلام اول جاد کز سلام بولسون نوز کز کز برب بکل کفر
 یا شافع کنگاشع کون سسگ از بوقند انوار ای کس سواک مطر
 مجرم قوی او شیدر مای پیش سینه ز حدون کز نه شیدر سجا قو مطر
 عاجزه بر سینه ز غیر فاسینه مت و بخت خسته هران و کز کز
 بقطره کز کز کز جهان و ان مایاشانی با سسگ حسنه کز کز شاکر

ای جلد با این باری ذرک جهان آفرین
 سنجی و شیدر این ای کوز کز کز کز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَوَاتَرًا عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْقَمَامَةِ نَمَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً
مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ

بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَنَا

مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ

لِلَّهِ يَخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَكَ يَدٌ مِثْلَ يَدِ اللَّهِ يَقُولُونَ

لَوْ كَان لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قَاتَلْنَا هَهُنَا قُلْ

لَوْ كُنْتُمْ فِي شُكٍّ مِمَّا لَبَّرْنَا الَّذِينَ كُفِبَ

عَلَيْهِمْ الْقَتْلَ لِمُضَاهَجِهِمْ وَلَيْسَتِ لِلَّهِ

مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيَمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ

عَلَيْكُمْ بِذَاتِ الصُّدُورِ

دعاء

يا بزرگي يا لطيف يا عدل يا مقرب يا كريم يا باسط يا واسع
يا غني يا قنوت يا سلام يا سكور يا ودود يا طاهر يا قاهر

يا هادي يا حي يا جميل يا خير يا ذا العرش يا صبار يا بصير

يا مرتب يا شاکل يا آدم وندت حوا محو ستره من الاسماء الحسنى

و محو مهر الذل طرقت عليه الايات العظام و ادفع عنا مکر الكافرين

و سحر السامعين و کيد الکابير برحمتک يا ارحم الراحمين

ادفع عنا
شکر آدم و بنات
و دفع يستند

قهر اعدا الجود و وفند
انا مستجير بك يا رسول الله

فرمود احمد از سر مکتوب
والله اشهد باننا و اشهد سبحانك
۱۰۰

اجل انه قد وعده من صفة زينة فيه حضرت رسالت النبي واليه من غيره على
 لقوله سدد فراديه جلال في سائر المرات من ان يروم ان يراه في يومه
 ربحه ربح من اول خلق الله بعد النبي امه خاتمة الانبياء قال ابن ابي عمير
 لم يروا منه في قاضيه بر حيا صديقه كما انه في ذم له من غيره في سنة
 ان حضرت امامت الائمة في يومه لم يوجوه في خلقه عانت من الالف بخلق
 السمة في الاكثار من رتب في اذني ذوات الائمة التي تتوهم ان يكونها الاكثار عند
 ائمتنا في يومه على ما يمشي كقولهم في اذني ذوات الائمة التي تتوهم ان يكونها
 اوله في دعا مولود

اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وعلينا اللهم من ذنوبنا كمثل الطيب
 الماء الذي لا يفسد به وجوهنا عن التوفيق الى احد من خلقك اجمعين
 اللهم الكف طرفنا شهلاً فخر غيب لنا نصب ولا طاعة ولا طاعة فينا
 اللهم ابرام حيث كان وابتها كان وعند مر كان وحل بيتنا وبين
 اهلنا واطن عنا ابرام وارصغنا فلو لم يتقى لا تغيب الا في خير
 ولا تستحق عنك الا على خير ما امر ابرام

للذين احسن يتولونه وقصاصهم ذريعاً وحباً امر على ارضها حيث لا يباع
 ولا يورث ولا يورث ولا يبدل كما قال الله تعالى فمن بعد ما سمعنا فأقم اوجهه
 على الذين بنوه لانه ان الله سمع عليهم ويرجع الواقف على الذين فراس هذا الكتاب
 ان يقرا من الاطلا من ان نقرأ وفيها لغة الكفاية واحدة لو وصلنا في الارواح
 امة تفر خاصه ولا يراهم اهل الايمان عامة وصلوا الله على سببنا محمد وآله اجمعين
 الطيبين الطاهرين ورحم الوافق على الخويلقي في يومه من جاري الائمة
 سنة اربع ومائة قاهرة

Handwritten marginal notes in red and black ink, written diagonally from top-right to bottom-left. Some legible words include 'الائمة', 'نبي', 'صديق', 'مؤمن'.

حضرت شيخنا وعزم نفس الدين السواسي
 موضوعه في معان خلقه من سوال انه يكون
 بيور في كل اختيارك في ذنوبه خصوصاً
 كجز من حضرت حكيم عدله نسبت انسون
 في بود لا غنى فقط وللا تجويد من غيرها
 وشرك خيط وايان بالقدر طريقي شامل يد
 اما احكام تجويد اجود تجويد افعال صاحب
 لرينه يومئذ يعلم ولا يقال مثله في دور
 والذبا حرم اذني موضوعه في صور
 بيور في كل اصحاب كيف قضيه من رضى في نظر
 الابد في تعالي في تعذيب مفرد اوله في
 منك في دور في تعذيب انسون في دور ايمان
 كقوله في دور في صور في صور في دور ايمان
 انسون حرم الفاعل في السواسي الذي في غيرها

Large handwritten marginal notes in red and black ink, written diagonally from top-right to bottom-left. Some legible words include 'الائمة', 'نبي', 'صديق', 'مؤمن', 'السواسي', 'الائمة', 'نبي'.

اللهم رب علي حتى ارتب واعصم حتى لا تعود الهمم فاعلم بولامها وازد بها وها
ولا تفرقنا فاعلم بزوالها وتصلها اللهم رب العت فزددنا وادوم ولا تشك
اللهم صبغ الدنيا في عيني وعطر جلاكي في قلبي ووقفني على مرضاتك وثبت
قلبي على دينك واجعلني وجيها في الدنيا والاخرن واجعلني للمتقين املا
ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان اللهم ادخلني في قلب الايمان
الخالص اللهم ادخلني في جوارك الصالحين اللهم اذكرني في دعاء الصالحين

برحمتك يا ارحم الراحمين

يا رحمن يا رحيم اللهم اني اذنتك يا رحمن

يا فاعلم بولامها وازد بها وها
عالم الغيب والشهوات وهو كمال الخير
الاسد ذو الفلق العاصم المقصد

سبحان

43.756